

نقد خاورشناسی از نظر گاه مسلمانان



ترجمه: زاهد ویسی



الاستشراق فی میزان نقد الفكر الإسلامی
دكتور احمد عبدالرحيم السايح
الدار المصرية اللبنانية
الطبعة الاولى

اشاره:

مسأله خاورشناسی به صورت علمی درآمد که دارای مکاتب متعدد و روشهای گوناگونی است، اما در کل در پی ایجاد شکاف در فکر و اندیشه اسلامی است. البته پدیده‌ای به عنوان خاورشناسی از همان ابتدای پیدایش خود را در اختیار اهداف و مقاصد غیر صالحی قرار داد که می‌کوشد مسلمانان را از شخصیت اسلامی خود جدا کند و همواره مدرسه‌های شرق‌شناسی تحقیقات و بررسی‌هایی را در زمینه امور اسلامی و همه آنچه که به نوعی به مسلمانان ربط دارد آماده می‌سازد و آنها را تقدیم انجمن‌ها و مجامع صلیبی و صهیونیستی می‌کند تا تصمیمات سیاسی که سرنوشت امور اسلامی را رقم می‌زنند بر مبنای آنها اتخاذ شود.

امت اسلامی نیز همواره مورد حملات خانمان برانداز و یورشهای ویرانگری از سوی صلیبیون و صهیونیست‌ها قرار گرفته و علاوه بر آن هدف نقشه‌هایی نیز قرار می‌گیرد که می‌کوشند فکر و اندیشه اسلامی را از ریشه برکنده و بنیان‌های امت اسلامی را براندازند تا دیگر هیچ پناه و پایگاهی برای این امت باقی نماند.



به همین سبب از عقل و خردمندی دور است که هنوز هم تماشاچی شکستهای مستمری باشیم که دامنگیر دسته‌ای از جوامع ما شده است، یا صرفاً بنا بر این پندار باطل که دیگران حافظ و نگهدارنده ما و هویت ما هستند، دنباله‌رو آنان شویم.

خردمندی و هوشیاری حقیقی آن است که خطرهای موجود در کمین جوامع اسلامی را درک نموده، بکوشیم با بازسازی هویت و شخصیت اسلامی خود و تلاش برای یکپارچه ساختن صفوف امت اسلامی با آن خطرها مواجه شویم.

ما امروزه کاملاً نیازمند مواجهه‌ای قاطع و عاقلانه با شکافها، ضعفها و خلاهایی هستیم که روح استقلال و افتخار به ارزشهای اسلامی را در ما کشته است. ضروری‌ترین سرآغاز این نهضت و کنار گذاشتن این ضعف و ناتوانی این است که با اندیشه خاورشناسی مواجه شویم. البته منظور از مواجهه، سردادن خطبه‌های بلیغ یا بر زبان راندن سخنانی که هیچ‌گاه پیگیری نمی‌شوند نیست. مواجهه صحیح تلاشی کارشناسانه و مبتنی بر روشمندی دقیق و ظریف است که علمای امت اسلامی را با

تحقیق علمی یا کشفیات تاریخی خالی از تحریف باشد، زیرا امر خاورشناسی از همان ابتدا بر نیت خیر و اهداف بی‌غل و غش بنا نشده، برعکس ترکیبی از حق و باطل در پیدایش آن نقش و تأثیر داشته است. از همین جا این حق برای محقق و پژوهشگر پدید آمده که به تحدید مفهوم خاورشناسی توجه و نموده‌های بارز، افق‌ها، مظاهر و اهداف آن را به خوبی شناسایی کند تا راه خاورشناسان را به خوبی بشناسد، نسبت به امر خاورشناسی، نموده‌ها و حقایق آن بینش پیدا کند، در برخورد با این پدیده که در زندگی خویش با آن درگیر است بینه و نسبت به آن آگاهیها و اطلاعات لازم را داشته باشد.

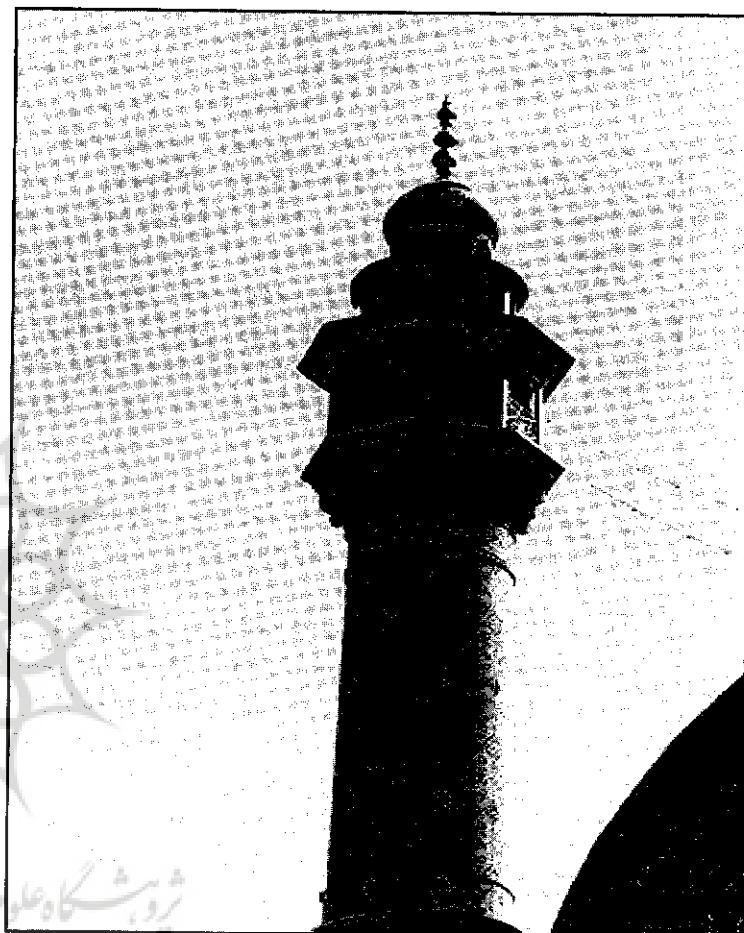
چنانکه پیداست کلمه استسراق (خاورشناسی) از ماده شرق مشتق شده است؛ وقتی خورشید طلوع می‌کند می‌گویند: «شرفت الشمس شرقاً و شروقاً». آنچه جالب توجه است این است که کلمه «استسراق» که ما به دنبال یافتن معنای لغوی آن هستیم در فرهنگهای مختلف زبان عربی نیامده است. البته چنین نیست که پژوهشگر نتواند از طریق قواعد صرف و علم اشتقاق، به معنی حقیقی این اصطلاح دست یافته درآید که کلمه استسراق به معنی «خود را وارد اهل شرق کردن و از جمله آنان شدن» است.

دسته‌ای از منابع و مأخذ زبانی جدید می‌گویند «استسراق» یعنی «خواستار علوم شرق و زبان آنها شدن». این اصطلاح مولود عصر حاضر است و به آن دسته از علمای مغرب‌زمین اطلاق می‌شود که به علوم و زبان‌های شرقی می‌پردازند. از این رو مستشرق عالم و دانشمندی است که در زمینه معارف خاص شرقی، زبانها و ادبیات آنها تبحر و توانمندی دارد.

اما از نظرگاه دانشمندان غربی وضعیت به‌گونه دیگری است. به عنوان مثال آربری از خود سؤال می‌کند که «استسراق» چیست؟ و حقیقت وجودی مستشرق چیست؟ پرواضح است نویسنده‌ای که به عرضه و ارائه جوانب چنین موضوع گسترده‌ای که هنوز هم در میان اقشار مختلف مردم ناشناخته مانده می‌پردازد، می‌کوشد به نقطه انقراضی میان خود و خوانندگانش برسد تا از این رهگذر به خوبی موضعگیری خویش را بشناسد. آنچه ضرورت این تفاهم را افزون می‌کند این است که استسراق و شاخه‌های علمی فراوان دیگری مثل آن از حدود خود درگذشته به حوزه علوم مستقل دیگری قدم گذاشته‌اند، هر چند که این دیگر علوم مستقل با علم استسراق نوعی تجانس دارند. به عنوان مثال، مستشرق در کار با باستان‌شناس، حفار، مورخ، متخصص صرف، اشتقاق و صوت، فیلسوف، متاله، موسیقیدان و هنرمند مشارکت دارد.

با این همه، فرهنگ جدید آکسفورد معنای این اصطلاح را به صورت دقیق و مشخص بیان می‌کند و مستشرق را به این صورت تعریف می‌نماید: «کسی که در زبان‌ها و ادبیات اهل شرق تبحر دارد».

یارت می‌گوید: «استسراق به صورت خاص به بررسی و شناخت زبان می‌پردازد». جویدی نیز استسراق و مستشرق را به این صورت تعریف می‌کند: «استسراق وسیله بررسی چگونگی نفوذ متقابل شرق و غرب است و می‌توانیم بگوییم که استسراق بنا بر ارتباط محکم و قوی



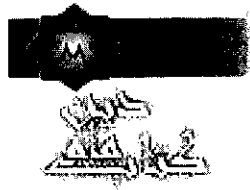
مسئولیت‌هایشان مواجه سازد.

با این همه، نوشتن درباره خاورشناسی و خاورشناسان هنوز هم در جهان اسلام پدیده‌ای نادر است. در حالی که هر چه علما درباره خاورشناسی بنویسند، آگاهی امت مسلمان درباره ضرورت مواجهه با این اندیشه قوت می‌گیرد؛ اندیشه‌ای که بر باطل، لباس حق پوشانده و از واقع بینی و شرایط تحقیقات علمی منحرف است.

تحقیق در بررسی حاضر که اکنون در اختیار خواننده قرار می‌گیرد تلاش و مساهمت در بیان راهی است که می‌توانیم در مواجهه با پدیده‌ای که دنیا را با کتابها، نوشته‌ها و مجلات خود پر کرده است پیش گیریم. امت اسلامی نیز که رو به سوی آینده تابناکی دارد، شایسته است در راستای بازسازی شخصیت متحصر به فرد خود بکوشد و با حرکت فکری و تحرک بجا و درست خویش دیگران را در موضع دفاع قرار دهد.

موضوع خاورشناسی و خاورشناسان از جمله موضوعاتی است که توجه علمای اسلامی را بیش از حد به خود جلب کرده است؛ چرا که به اعتقاد آنان تحقیقات مستشرقین درباره اسلام نمی‌تواند صرفاً به بهانه





موجود میان تمدن غربی و تمدن شرقی، چیزی جز یکی از ابواب تاریخ روح انسانی نیست.» با توجه به این تعریف، شرق شناس کسی نیست که به شناخت چند زبان ناشناخته اکتفا کند یا بتواند عادات و آداب و رسوم بعضی از ملل و قومیت‌ها را توصیف نماید، بلکه مستشرق و شرق شناس را می‌توان به این صورت تعریف کرد که آنکه جامع میان بررسی برخی شیوه‌های شرقی از یکسو و اطلاع از قوای روحی فرهنگی عظیمی که در پیدایش فرهنگ بشری مؤثر بوده‌اند از سوی دیگر است.

مستشرق کسی است که نتایج بررسی در خصوص تمدن‌های قدیمی را ارائه می‌دهد و به چنان توانمندی رسیده است که مثلاً می‌تواند ارزش عوامل مختلف دست‌اندرکار پدید آوردن تمدن در قرون وسطی یا عصر جدید را تعیین کند و استشرق با این تعریف یکی از علوم روانشناختی است که به بررسی عمیق احوال ملل شرقی و زبان، تاریخ و تمدن آنها می‌پردازد و از مباحث جغرافیایی و طبیعی نیز بهره می‌گیرد.

دکتر احمد سمایلویچ پس از ارائه دیدگاه علمای غربی در این باره می‌گوید: فرد پژوهشگر می‌تواند به نتایج اساسی و مهمی برسد و حقایق زیر را از آنها به دست آورد:

الف: پژوهشگر موضوع خاورشناسی باید پیش از هر چیز مفهوم این اصطلاح را به صورت دقیق، تعریف کند و بکوشد این معنا را به خوانندگان خود برساند.

ب: خاورشناسی دارای ابعاد و گستره‌های وسیع و احیاناً غیرواضح است؛ چرا که گاهی قلمرو آن با حوزه علوم دیگر اختلاط پیدا می‌کند. این هم بدین جهت است که گاهی در کار مستشرق و مباحث او، کسانی چون باستان‌شناسان، لغت‌شناسان، متالهایان و رشته‌هایی از این قبیل مشارکت دارند.

ج: مفهوم علمی دو اصطلاح «استشرق» و «مستشرق» دوره‌های تاریخی مختلفی را پشت سر گذاشته تا به این مرحله رسیده است. از سال ۱۶۸۳ م که یکی از اعضای کلیسای شرقی، تبحر در یکی از زبانهای شرقی و ادبیات آن را وجهه نظر خود قرار داد و بدینگونه این تبحر یکی از شروط اساسی علم شرق شناسی به حساب آمد.

د: واژه استشرق دارای دو دلالت است: یکی اینکه علم اختصاصی شناخت زبان و متعلقات آن است، و دیگر اینکه علم شرق یا علم عالم شرقی به صورت عام است. بر این اساس تمام معارف متعلق به شرق اعم از زبان، ادبیات، تاریخ، آثار باستانی، هنر، فلسفه، دین و سایر علوم و فنون آن را دربر می‌گیرد.

ه: خاورشناسی از لحاظ علمی به قرون وسطی و حتی دوره‌های قدیمی برمی‌گردد.

و: خاورشناسی به مثابه یک اندیشه در خلال قرن ۱۸ بهره و دستاوردهای فراوانی را به دست آورد؛ چرا که شرق جایگاه خود را در مباحث و تألیفات مربوط به خویش در کنار غرب حائز شد. این امر بیان می‌دارد که بررسی و پژوهش درباره مسلمانان و آنچه به آنها متعلق است هنوز هم مانند گذشته برای خاورشناسی و بررسی‌های آن امری با اهمیت است.

ز: خاورشناسی بر بررسی‌های جوانب برگزیده شرق و اطلاع از قوای روحی و ادبیات و آداب و رسوم عظیمی که فعالانه در تکوین فرهنگ عمومی بشر مشارکت داشته است اطلاق می‌شود.

دکتر محمود حمدی زقزوق بر این اعتقاد است که واژه مستشرق به معنی عام خود بر هر فرد غربی که به تحقیق و پژوهشی در باب شرق به طور عام اشتغال دارد اطلاق می‌شود. و این شرق شامل شرق دور، میانه و نزدیک می‌شود و زبانها، آداب، تمدن و ادیان آنها را دربر می‌گیرد. آنچه در اینجا مد نظر ماست مفهوم خاص ویژه استشرق است که به بررسی‌های غربی متعلق به شرق اسلامی در زمینه زبان، ادبیات، تاریخ، عقاید، قوانین و تمدن به وجه عام می‌پردازد و این معنی همان چیزی است که در جهان اسلامی ما به محض بیان لفظ استشرق و مستشرق به ذهن می‌آید.

البته غیر از رای و نظر این دانشمندان بزرگ دیدگاههای دیگری نیز در این باره وجود دارد. با این همه به آنچه که گفته شد، اکتفا می‌کنیم؛ چرا که به نظر می‌آید دارای شمول و فراگیری لازم بودند و شاید بتوان از آنها نتایج زیر را به دست آورد:

۱- خاورشناسی علمی است که دست‌اندرکاران آن می‌کوشند به بررسی همه آنچه که به گونه‌ای با شرق در ارتباط است دست بزنند، یعنی تحقیق و بررسی پیرامون زبان، ادبیات، اعتقادات، علوم، فنون و موارد دیگری از این قبیل.

۲- معنی اصلی استشرق شرقی شدن است، و لفظ مستشرق از لحاظ علمی بر کسی اطلاق می‌شود که به آراء و تفکرات شرقی و به ویژه اندیشه سامیان اشتغال دارد.

۳- مستشرق یا خاورشناس به طور کلی عالم غربی است که به تحقیقات شرقی اشتغال دارد. لذا باید مستشرق یک عالم متخصص غربی‌الاصل یا منسوب به غرب باشد.

۴- معنایی که به محض گفتن واژه مستشرق به ذهن می‌آید کسی است که به پژوهشهای غربی متعلق به شرق اسلامی می‌پردازد.

از طرف دیگر بنا بر آنچه متخصصان و پژوهشگران خاورشناسی می‌گویند می‌توان گفت که استشرق یا خاورشناسی اسم عام و فراگیری شده است که افراد و گروه‌های متعددی را که در حوزه‌ها و زمینه‌های مختلف تحقیقات و پژوهشهای شرقی کار می‌کنند دربر می‌گیرد، تا جایی که می‌توان گفت استشرق و خاورشناسی به علم مستقل و خودکفایی تبدیل شده که دارای اصول، فروع، مقدمات و نتایج خاص خود است و دست‌اندرکاران و متخصصان حوزه آن با وجود اختلاف روش و گرایشی که دارند دسته خاصی به شمار می‌آیند. خاورشناسی دارای آفاق خاص و تاریخ ویژه خود است.

با این حال می‌توان گفت خاورشناسی در بررسی‌های خود در باب اسلام، با هر گونه مقیاس علمی که سنجیده شود، علم نیست، بلکه «ایدئولوژی» خاصی به شمار می‌آید که از خلال آن ترویج دیدگاههای خاصی درباره اسلام مد نظر و مورد توجه است. صرف نظر از اینکه این دیدگاهها و تصورات مبتنی بر حقیقت باشند یا قائم به اوهام و افتراءات.

استشراق یا خاورشناسی شغل و حرفه‌ای مانند پزشکی، مهندسی و وکالت است، ولی بیش از هر چیز می‌توان آن را شبیه حرفه «تبشیر» دانست.

نتایج حاصل از مقایسه نظرگاه مسلمانان و غربیان درباره خاورشناسی

وقتی محقق و پژوهشگر میان شیوه تحقیق غربیان و عالمان مسلمان در باب خاورشناسی مقایسه‌ای انجام می‌دهد، به نتایج زیر نائل می‌آید:

- ۱- از نظر علما، خاورشناسی به عنوان علم مستقلی درآمده که دارای خصوصیات و ویژگیهای خاص خود است و گویی به تحقیق و بررسی پیرامون همه آنچه که متعلق به شرق و تمدن است می‌پردازد.
- ۲- علما بر این امر توافق دارند که مستشرق ناگزیر باید نسبت به یکی از زبانهای شرقی و ادبیات آن شناخت کامل داشته باشد.

همچنین پس از بررسی و تحقیق لازم برای پژوهشگر و محقق روشن می‌شود که استشراق دارای اسباب فراوان و انگیزه‌های متعدد روانی، تاریخی، اقتصادی، ایدئولوژیکی، دینی و بالاخره علمی است و در کنار همه این علل و عوامل، اسباب ثانوی شخصیتی نیز وجود دارد که این امر بیشتر در مورد کسانی صدق می‌کند که فراغت و سرمایه‌ای داشته و استشراق را وسیله‌ای برای ارضای خواسته‌های خاص خود در زمینه سفر و گردشگری یا اطلاع از فرهنگهای جهان قدیم قرار داده‌اند.

بررسی انگیزه‌ها و شناخت همه اسباب و علل استشراق ضرورتی ندارد؛ چرا که علت اصلی که اروپائیان را به استشراق و خاورشناسی واداشت در درجه اول عامل دینی بود. از آنجا که جنگهای صلیبی در روح و روان اروپائیان آثار عمیق و تلخی را برجای گذاشت و پس از آن نیز حرکت اصلاح دینی به وقوع پیوست و در نتیجه آن مسیحیان اعم از پروتستان و کاتولیک نیاز مبرمی به بازاندیشی و بازنگری در شرحهای کتابهای دینی خود و نیز تلاش برای فهم آنها براساس تحولات جدیدی که حرکت اصلاح از آن زاده شد احساس کردند، از این رو به پژوهشهای عبرانی رو آوردند و همین امر آنان را به تحقیقات عربی و اسلامی رهنمون شد؛ زیرا این دومی به‌ویژه جنبه لغوی و زبانشناسی آن، برای فهم اولی ضروری به نظر می‌رسید. رفته‌رفته و به مرور زمان، دایره تحقیقات شرقی گسترده‌تر شد تا اینکه ادیان، زبانها و فرهنگهای غیرعربی و غیراسلامی را نیز دربر گرفت.

از سوی دیگر مسیحیان نسبت به امر تبشیر و تبلیغ دین خود در میان مسلمانان نوعی احساس رغبت و تمایل پیدا کردند و به همین جهت به خاورشناسی روی آوردند تا زمینه تربیت و آماده‌سازی دعوتگران و فرستادن آنها به جهان اسلامی را فراهم آورند. این امر زمینه درهم آمیختن مصلحت مبشران و اهداف استعمارگران را پدید آورد و در پی آن در سایه استعمار، زمینه کار مبشران فراهم شد تا با تکیه بر آن نفوذ خود را هر چه بیشتر در شرق گسترش دهند. از طرف دیگر مبشران سرکردگان استعمار را قانع کرده بودند که مسیحیت زیر ساخت و پایه استعمار غربی در شرق خواهد شد. از این رو استعمارگران زمینه کار و حرفه مبشران را

هموار ساخته، حمایت خود را از آنان بیش از پیش گسترش داده، و آنها را با مال و قدرت پشتیبانی کردند. این مسأله علت اصلی استوار شدن استعمار بر شانه‌های مبشران و راهبان است که بدینسان با استعمار پیوند برقرار ساختند.

به‌طور قطع نمی‌توان گفت اولین غربی که تحقیقات شرقی و شرق‌شناسانه را مورد توجه قرار داد چه کسی و در چه زمانی بود، با این حال به‌طور موكد و قطعی می‌توان گفت که دسته‌ای از راهبان غربی در زمان عظمت و مجد اندلس به آنجا رفتند و در مدارس علمی آن به تعلم و فرهنگ‌آموزی پرداختند. قرآن و کتب عربی را به زبانهای خود ترجمه کردند و در خدمت علمای مسلمان در زمینه‌های مختلف علمی و به‌ویژه در زمینه فلسفه، پزشکی و ریاضیات به شاگردی پرداختند. از جمله این راهبان می‌توان به راهب فرانسوی به نام «جریرت» اشاره کرد که پس از تعلم در مدارس و دانشگاهها اسلامی اندلس و بازگشت به کشور خود، در سال ۹۹۹ م. به عنوان پاپ کلیسای روم انتخاب شد. پس از او می‌توان به پطرس المحترم (۱۰۹۲ - ۱۱۵۶) و جیراردی کریمون (۱۱۱۴ - ۱۱۸۷ م) اشاره کرد. این راهبان پس از بازگشت به کشورهای خود فرهنگ مسلمانان و تألیفات مشهورترین علمای آنان را انتشار دادند و از همین راه دانشگاههایی برای تحقیقات اسلامی، مانند مدرسه «بادوی» تأسیس شد و دبرها و مدارس غربی تدریس تألیفات ترجمه شده عربی به زبان لاتینی را - که در آن زمان، زبان علم سراسر اروپا به شمار می‌رفت - در برنامه کار خود قرار دادند. این مدارس به همین کار ادامه دادند و حدود شش قرن کتابهای اسلامی را مراجع اصلی تحقیق و پژوهش خود قرار دادند. شک نیست که انتشار سریع اسلام در شرق و غرب به شدت توجه علمای دینی مسیحی را به این دین جلب کرد و از همین جا به اسلام و تحقیق درباره آن اهتمام ورزیدند.

با این توضیحات مشخص می‌شود که تعیین تاریخ روشنی برای شروع خاورشناسی امر مشکل و دشواری است. هر چند پاره‌ای از تحقیقات به این امر اشاره دارد که غرب مسیحی کار خاورشناسی رسمی خود را پس از صدور بیانیه مجمع کلیسایی «وین»، در سال ۱۳۱۲ م مبتنی بر ایجاد و تأسیس چندین کرسی برای تدریس زبان عربی در پاره‌ای از دانشگاههای اروپایی شروع کرده، با این حال این اشاره کلیسایی، خود دال بر وجود نوعی خاورشناسی غیررسمی قبل از این تاریخ است. علاوه بر این دسته‌ای از پژوهشگران اروپایی بر این باورند که هیچ اتفاق نظری درباره تاریخ معینی در زمینه شروع رسمی خاورشناسی وجود ندارد. دسته‌ای دیگر از پژوهشگران هم بر این باورند که اولین سرآغازهای استشراق به اوایل قرن یازدهم میلادی برمی‌گردد، در حالی که «رودی رات» بر این اعتقاد است که سرآغاز تحقیقات اسلامی و عربی در اروپا به قرن دوازدهم میلادی بر می‌گردد، زمانی که برای اولین بار ترجمه قرآن کریم به زبان لاتینی پایان پذیرفت و نیز اولین قاموس عربی به لاتینی عرضه شد.

اولین استعمال کلمه «مستشرق» در سال ۱۶۳۰ م بوده، زمانی این واژه در مورد یکی از اعضای کلیسای شرقی یا یونانی به کار برده شد. در



شمولی پیدا کرد.

مهم نیست که چه زمانی مفهوم «مستشرق» یا «استشراق» پدید آمد، آنچه مهم است این است که چه هنگام تحقیقات عربی و اسلامی در اروپا شروع شد و اشتغال به اسلام و تمدن اسلامی - اعم از قبول یا رد آن - آغاز گشت؟ مسأله مهم این است، وگرنه خود اصطلاحات استشراق و مستشرق چیزی بیش از یک عمل انجام شده و اطلاق یک وصف بر تحقیقاتی که - صرف نظر از علمی یا واقع‌بینانه بودن یا نبودن آنها - عملاً قرن‌ها قبل از پیدایش آن وصف موجود بوده‌اند را بیان نمی‌کند.

آنگونه که دکتر زقزوق اعتقاد دارد انگیزه‌های اولین سرآغازهای استشراق در کشمکش و رقابتی که میان جهان اسلام و مسیحیت در اندلس و صقلیه رخ داد نهفته است، همچنانکه جنگهای صلیبی به‌طور خاص اروپاییها را به اشتغال به تعالیم اسلام و عادات و آداب خاص آن واداشت.

بنابراین می‌توان گفت که تاریخ استشراق در مراحل اولیه خود، تاریخ جنگ و جدال میان جهان مسیحی غربی و شرق اسلامی در قرون وسطی در دو زمینه دینی و ایدئولوژیکی است؛ زیرا همچنانکه برخی قائلند «اسلام نسبت به جهان مسیحیت اروپایی در تمام سطوح نماد یک مشکل و مسأله عمیق و گسترده است. از یک سو مشکلی عملی است و باید به اتخاذ برنامه‌های معینی مانند صلیبیت، دعوت به آیین مسیح و مبادلات تجاری با آن روبه‌رو شد و از سوی دیگر به عنوان یک مشکل کلامی جلوه‌گر می‌شود که به صورت جدی باید سؤالاتی را در این باره برای آن طرح نمود که این هم مستلزم شناخت حقایقی است که حصول معرفت نسبت به آنها چندان آسان نیست.»

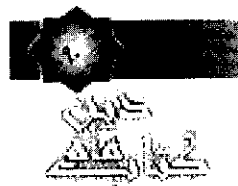
محققین بر این اعتقادند که اروپا از قرن پنجم تا اواخر قرن چهاردهم میلادی مرحله‌ای از تاریخ خود را سپری می‌کرد که آن را «قرون وسطی» و «قرون تاریک» می‌نامند؛ چرا که ملل اروپایی در زندگی بی‌سرو سامان و مأیوس‌کننده و در زیر سیطره کلیسای حاکم ظالم روزگار می‌گذرانند. بارزترین واقعه تاریخی در این دوره روزنه‌ای بود که در جنوب اروپای غربی به روی تمدن اسلامی باز شد و این هم از رهگذر رسیدن اولین دسته از مسلمانان به اندلس و برپایی بنای عظیم تمدن اسلامی در آنجا بود که تا اواخر قرن چهاردهم میلادی، یعنی حدود هفت قرن به طول انجامید. در این مدت اندلس در این بخش از اروپا عنوان مرکز فرهنگی و تمدنی را داشت و در پاره‌ای مواقع پرتوهای آثار درخشان خود را به گونه‌ای آرام و ملایم بر اروپا می‌تاباند و دیگر اوقات با حرکت‌هایی تند چنین می‌کرد که در این میان نزدیک بود فرانسه و حتی قلب اروپا را نیز درنوردد.

روزنه دیگری که در این اوان به روی اروپا گشوده شد جنگهای صلیبی بود، چرا که در این جنگها صلیبیون بسیاری از عادات، لباس‌ها، روشهای زندگی و ابزارهای جنگی و معماری مسلمانان را یا خود به اروپا بردند. بدون شک کلیسای مسیحی نیز به خوبی دریافته بود که پیشرفت مسلمانان و پیروزی آنها در این جنگها صرفاً یک پیروزی و توفیق نظامی نبود، بلکه کار آنان دقیقاً فرهنگی بود که دم به دم گسترش می‌یافت،



سال ۱۶۹۱ م. نیز آنتونی وود، ساموئل کلارک را اینگونه می‌شناساند که «یک مستشرق آگاه» است - و منظورش از این عبارت، اطلاع ساموئل کلارک از چند زبان شرقی است. یا پیرون، تورنتون را به داشتن اطلاعات فراوان دال بر نوعی استشراق عمیق توصیف می‌کند. رودنسون می‌گوید که واژه «مستشرق» در زبان انگلیسی در حدود سال ۱۷۷۹ م. پدید آمد، همچنانکه کلمه «استشراق» در سال ۱۸۳۸ م در فرهنگ دانشگاهی فرانسه وارد شد.

به هر حال اندیشه نظام خاص و برنامه‌ریزی شده‌ای برای تحقیقات شرقی عملی شد، ولی تعداد متخصصان این زمینه به حدی نبود که به آنان امکان تشکیل انجمن‌ها یا انتشار مجلات تخصصی در یک کشور را بدهد. به همین جهت افق فکری و عملی این مستشرقان زمینه‌های متعددی را به صورت غیر موازی - از لحاظ عمق - دربر گرفت و از همین رو تصنیف و تالیف آنها به عنوان «مستشرق» شروع شد و تفکر «استشراق» تعمق بیشتری پیدا کرد با این حال دچار زبان و ضررهایی هم شد و شرق نیز در کنار غرب جایگاه خود را در تالیفات قرن ۱۸ در یک افق



نفوذ خود را توسعه می‌داد، آثار و نشانه‌های خود را در هر جا که قدم می‌گذارد منتشر می‌ساخت، و از این راه زندگی، افکار، عقاید و شیوه زندگی ملت‌ها را دگرگون می‌کرد. از این رو کلیسای روم کوشید تا از این گسترش و نفوذ روزافزون جلوگیری کند. و در همین راستا دادگاه‌های تفتیش عقاید را تأسیس نمود که هر کس را که به گونه‌ای در برابر خواسته‌های کلیسا قد علم می‌کرد یا می‌خواست از سیطره آن رهایی یابد آزار می‌داد، می‌سوزاند و یا می‌کشت. با این همه کلیسا از متوقف ساختن روند رو به رشد پیشرفت اسلامی و توسعه تمدن آن در اروپا ناتوان ماند و ناچار شد به گونه دیگری به دفاع از خود بپردازد، یعنی به تحقیق و بررسی زبان‌های شرقی و در رأس آنها زبان عربی دست یازد. این است که پیشکسوتان شرق‌شناسی یعنی کشیش‌ها و راهبان تا جایی که می‌توانستند به بررسی جوانب مختلف این زبان پرداختند. ناگفته نماند که رهبران کلیسا در اروپای آن زمان تنها قشر اهل تحصیل و علم بودند و تمام دانشگاه‌ها و مراکز علمی آن را در اختیار خود داشتند.

در همین اوضاع و احوال اولین مرکز تحقیق درباره زبان عربی در واتیکان به منظور تربیت افرادی اهل جلد تأسیس شد تا به درس و علم فقهای مسلمان گوش داده و از آن برای مجادله با مسیحیان پروتستان استفاده نمایند. به همین منظور اولین راهبان مسیحی به مغرب و دسته‌ای دیگر به مشرق سفر کردند و کلیسای واتیکان دستور داد تا ماده درسی زبان و ادبیات عربی و سایر زبان‌های شرقی را در برنامه درسی دیرها و کلیساهای بزرگ بگنجانند. همچنین تلاش کرد تا کرسی‌هایی را برای این زبان‌ها در دانشگاه‌های اسپانیا، فرانسه و ایتالیا تأسیس کنند. در این هنگام دانشگاه پاریس به مهمترین مرکز تحقیقاتی زبان‌های عربی و شرقی تبدیل شد و در اجرای همین برنامه از دسته‌ای از متالمان و مستشرقان که در این زبان‌ها تخصص پیدا کرده بودند برای تدریس در این مراکز و عهده‌داری این کرسی‌ها در دانشگاه‌های مذکور کمک گرفته شد. پس از آن تحقیقات شرقی و عربی، بسیار بیش از آنچه که پاپ پنجم واتیکان در اوایل قرن چهاردهم دستور داده بود توسعه پیدا کرد به طوری که کرسی‌هایی برای زبان‌های عربی، عبری و کلدانی در تعدادی از دانشگاه‌های اصلی اروپا نظیر دانشگاه پاریس، آکسفورد، بولونیا و خود دانشگاه واتیکان در نظر گرفته شد، دو استاد برای هر یک از این کرسی‌ها منصوب شده به ترجمه متون عربی، عبری و کلدانی به منظور رد منتقدین دین مسیحی ملزم شدند.

آنچه در زمینه تغییر و تحول شرق‌شناسی مهم است اعتقاد جازم به فراگیری زبان‌های مسلمانان است، به ویژه که می‌خواستند تلاش‌های مسیحی‌سازی مسلمانان موفقیت‌آمیزتر باشد. از جمله کسانی که این اندیشه را که بعدها به تدریج بر محافل شرق‌شناسی حاکم شد، مطرح ساختند «راجریکن» و «راموندل» بودند. مجمع کلیسایی وین در سال ۱۳۱۲ م افکار بیکن و لیل در زمینه فراگیری زبان‌های اسلامی و به ویژه زبان عربی را مورد تأیید قرار داد و این برنامه عملاً در دانشگاه‌های پاریس و سلمنکا به مورد اجرا گذاشته شد.

در پایان قرون وسطی روابط سیاسی و دیپلماتیک اروپا با دولت

عثمانی که در آن ایام قلمرو خود را گسترده‌تر ساخته بود به پیشرفت تحقیقات شرق‌شناسی کمک کرد. روابط اقتصادی اسپانیا و ایتالیا با ترکیه، سوریه و مصر نیز تأثیر فراوانی بر پیشرفت تحقیقات شرق‌شناسی داشت.

در قرن شانزدهم و سال‌های پس از آن‌ها یک سو رویکرد انسانی عصر نهضت اروپایی بسی بیشتر از دوره‌های قبلی به واقع‌بینی و واقع‌نگری گرایید و از سوی دیگر دستگاه پاپ روم تحقیقات و بررسی در زمینه زبان‌های شرقی را به منظور یاری رساندن به مسأله تیشیر، مورد حمایت قرار داد. به همین دلیل دسته‌ای از پژوهشگران بر این باورند که خاورشناسی نوعی تبشیر یا «هجوم فکری» است و به علل و عوامل دینی برمی‌گردد؛ چرا که پس از عصر اصلاح دینی اروپاییان، اعم از کاتولیک و پروتستان، به تجدیدنظر و بازاندیشی در شرح کتاب‌های [دین] خود نوعی احساس نیاز کردند و از این رهگذر به تحقیق و بررسی در زمینه‌های اسلامی و عربی روی آورده از هر چیزی که در این زمینه‌ها یافتند استفاده کردند. پس از مدتی که خاورشناسی دچار نوعی تغییر و تحول شد، در کنار هدف اصلی خود به علوم اقتصادی و سیاسی نیز پرداختند و همین امر زمینه‌ساز کار میسران و خدمت به اهداف و مقاصد آنها شد.

در اوایل امر تعداد یهودیان در میان خاورشناسان زیاد بود؛ چرا که شرط اصلی و اساسی خاورشناسی شناخت زبان عربی بود و چون یهودیان با نوعی زبان عربی - نمی‌گویم سامی - سخن می‌گفتند، یاد گرفتن زیر و بم زبان عربی برای آنها تقریباً آسان بود. از طرف دیگر یهودیان در اصل، شرقی بودند. همه اینها آنان را بیش از خاورشناسان غیریهودی در فهم متون عربی و درک مشکلات شرقیان یاری می‌کرد. علاوه بر اینها یهودیانی که در غرب زندگی می‌کردند بیش از دیگران به نیازهای سیاسی و علمی که مورد توجه دول و انجمن‌های فعال در زمینه خاورشناسی قرار داشت آگاهی داشتند؛ چون آنها در اصل دارای ذهن شرقی بودند که در غرب سکنی داشتند.

بدیهی است که یهودیان به دلیل علل و عوامل دینی به خاورشناسی رو آوردند، و به عبارتی تلاش آنها در راستای ضعیف ساختن اسلام و ایجاد شک و تردید در ارزش‌های آن از طریق اثبات فضل و برتری یهودیت بر اسلام بود. ناگفته نماند که آنان توانستند بخوبی خود را با فضای خاورشناسی وفق دهند و در دایره حرکت خاورشناسی اروپایی مسیحی خود را به عنوان یک مهره اساسی درآوردند. البته خاورشناسان یهودی در این زمینه نخواستند خود را به عنوان یک خاورشناس یهودی جلوه دهند و از این طریق هم خود را منزوی سازند و هم میزان تأثیر خود را کاهش دهند، بلکه کوشیدند به عنوان خاورشناسی اروپایی جلوه کنند و از این طریق دو بهره به دست آورند:

۱. خود را بر حرکت خاورشناسی تحمیل کنند.

۲. به اهداف موردنظر خود درباره اسلام دست یابند.

البته در این مورد اخیر با سایر خاورشناسان همسو و همراه بودند.

یهودیان در طول تاریخ خویش از هر فرصتی که فراهم می‌آمد برای

فریب دادن مسلمانان استفاده می‌کردند. در راستای این اهداف



خاورشناسی را زمینه‌ای یافتند که از طریق آن بتوانند به اسلام نیش زند و سم و زهر خود را تزریق کنند؛ این بود که با مخفی شدن در زیر پوشش علم و دانش از این طریق نیز وارد شدند و کار خویش را دنبال کردند، همچنانکه بعدها نیز صهیونیسم را به عنوان روزنه و منفذی تشخیص دادند که از طریق آن سیطره خود را بر عربها و مسلمانان تحمیل نمایند.

گرایش‌های اصلی خاورشناسان یهودی

جهت‌گیری‌های اصلی یهودیان در زمینه استشراق در ایجاد چند شبهه خلاصه می‌شود.

۱- ادعای اینکه معنی اصلی واژه «مسلمان»، خائن است.

۲- این ادعا که پیامبر اسلام (ص) غش می‌کرده و دچار نوعی بحران عصبی بوده است، بدین دلیل که در هنگام دریافت وحی زجر فراوانی می‌کشیده است با اینکه هیچ‌کس در بیان تاریخ زندگی پیامبر (ص) از چنین بحران‌هایی در مورد ایشان چه قبل از بعثت و چه پس از آن هیچ خبری نداده است.

۳- این پندار که پیامبر (ص) با بعضی از مسیحیان و یهودیان معاشرت داشته، پاره‌ای از داستانها و حکایات را از آنها یاد گرفته، و بعضی از شیوه‌های تعبیر و بیان را که در میان عربهای آن زمان چندان شناخته شده نبوده، از آنها فرا گرفته است. مثلاً تعبیراتی نظیر چشیدن مرگ، نفخ صور، فی آذانهم و... این ادعا سخن و پنداری است که قبلاً مشرکین مکه آنها را تکرار می‌کردند و می‌گفتند:

«انما یعلمه بشر»

قرآن نیز ادعای آنها را رد کرده و در جواب آنها می‌گفت:

«لِلسَّانِ الَّذِي يَلْحَدُونَ اَيْهَ اَعْجَبِي وَهَذَا لِسَانِ عَرَبِي مَبِينٌ»
«وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُ بِمِیْنِكَ اِذَا لَا تَرَاتِ الْمُبْتَاطُونَ».

۴- این ادعا که محمد (ص) پیامبر و فرستاده خدا نبوده، بلکه اخبار گذشتگان را به صورتی عجیب و به سرعت برای مردم نقل می‌کرده که هنوز هم کسی نتوانسته است راز این کار را دریابد.

۵- محمد دارای نبوغ و فراست عجیبی بوده و می‌توانسته فکر و شخصیت افراد را زود تشخیص دهد به طوری که هرگاه با کسی رو به رو می‌شده یا با او ملاقات می‌کرده راز نهفته او را کشف نموده و نهایتهای درونیش را به او می‌گفته است. همچنین می‌دانسته که چگونه افراد را به سوی خود متمایل کند و مجذوب خویش سازد.

۶- پیامها و رسالت محمد (ص) وحی الهی نبوده، بلکه اخبار و روایت‌هایی بوده که جاسوسان و افرادش برای او جمع‌آوری می‌کرده‌اند، یا حقایقی بود که از طریق مهارت و فراست خود به آنها دست پیدا می‌کرده است.

۷- محمد (ص) به دلیل طمعی که به مال و دارایی خدیجه داشت با او ازدواج کرد. این واقعه دروغ محض است و با آنچه از زهد و دنیاگریزی پیامبر (ص) می‌دانیم اصلاً همخوانی ندارد.

۸- این پندار که پیامبر (ص) یک گروه سری تشکیل داده، ابوبکر را

به عنوان رئیس آن تعیین نموده، و در راه رواج و نشر آرای خود جانبازی و فداکاری می‌کرده است. اعضای این گروه در خانه «ارقم» گرد می‌آمده و به صورت سری نماز می‌خوانده‌اند. (یکی از مستشرقین به نام «مرچلیوت» نیز تلاش کرده آنها را با ماسونیهها مقایسه کند). رمز این گروه سری «السلام علیک» بوده است.

۹- این پندار که پیامبر (ص) به دقت در تعالیم دینی مسیح و یهود نظر کرده و مواردی را که قابل پسند عقلی نبوده آنها را دور انداخته است. همچنین میان خدای مسیحیت و یهودیت وحدت برقرار ساخته و آنها را به یک خدا تبدیل کرده است.

بدون شک چنین حرفی از اصل و اساس، باطل و گزاف است. حقیقت این است که توحید و یکتاپرستی آیین و برنامه تمامی پیامبران الهی بوده یهودیان و مسیحیان بوده‌اند که این عقیده یکتاپرستانه را تحریف کرده‌اند.

بدین ترتیب خاورشناسی یهودی در تلاش بوده و هست تا چهره اسلام و سیمای پیامبرش را به این صورت به تصویر کشد. تمامی آنچه را گفتیم «مرچلیوت» در کتاب «محمد و ظهور اسلام» آورده است. گلدزیهر که به عنوان یکی از کینه‌توزان ضد اسلام به شمار می‌آید، نیز در زمینه خاورشناسی یهودی همان راه مرچلیوت را ادامه داده است. کتاب «عقیده و شریعت در اسلام» او نمونه روشن و بارزی از این تحریف است که از طریق آن کوشیده حقایق اسلام را به صورت پاره پاره و درهم شکسته جلوه دهد. کتاب مذکور نمایی از دروغ و جعل آشکار و تحریفات خطیری است که برای بدنام کردن اسلام تألیف و تدوین شده است.

نظریات گلدزیهر در زمینه خاورشناسی یهودی

گلدزیهر در زمینه خاورشناسی یهودی شبهاتی را به مفاهیم خاورشناسی یهودیان اضافه می‌کند که در زیر نمایی از آنها را می‌آوریم:

۱- بشری بودن قرآن و اینکه قرآن وحی الهی نیست. همچنین اینکه قرآن در بیان مدلول قضایا و مسائلی که از آنها بحث می‌کند روش واحدی در پیش نگرفته و شیوه بیان آن در محیط مکه و مدینه متفاوت است.

۲- اسلام، ترکیب و گزیده‌ای از فکر یهودی و مسیحی است.

۳- رو کردن پیامبر به بیت المقدس به علت خشنود ساختن یهودیان بوده است.

۴- داستان ابراهیم در قرآن ساختگی است و در مدینه به منظور راضی کردن یهودیان نازل شده است. (ولی حقیقت این است که قرآن بارها در آیات و سور مکی درباره ابراهیم (ع) سخن گفته و مهمترین آنها همان سوره ابراهیم است.)

۵- فقه اسلامی از فقه و قانون رومی اخذ و اقتباس شده است.

۶- اسلام بر پایه شمشیر و زور پا گرفته است.

۷- احادیث نبوی ساخته و پرداخته صحابه و تابعان است.

۸- سپاهیان عرب (مسلمانان) از روی قحطی و گرسنگی به قلمرو

دیگر کشورها هجوم بردند.



۹- رسالت اسلام جهانی نیست.

شک نیست که این گونه شبهات جدید نیستند و نویسندگان مسلمان نادرستی و سقم آنها را بیان کرده‌اند.

حال که مسأله خاورشناسی از این قرار است که گفتیم، می‌بینیم که حرکت خاورشناسی وارد مرحله جدیدی می‌شود و به بررسی اسلام و امور مربوط به آن رو می‌آورد که هدف اصلی و اساسی این گرایش فراهم آوردن زمینه استعمار استثمارگر در آن زمان بوده است.

وقتی غرب دریافت که دستیابی به قدرت و سیطره بر مسلمانان از طریق نظامی امری ناپایدار و زودگذر است، سعی علماء و خاورشناسان خود را در نوعی جنگ فرهنگی و هجوم فکری یا تیشیری و به عبارتی خارج کردن مسلمانان از اسلام به کار گرفت. این مرحله از جمله مراحل خطیر و حتی می‌توان گفت جنگ حقیقی و نبرد وحشیانه‌ای است که انهدام مؤسسات، متفرق ساختن سپاهیان، درهم شکستن عزم و اراده، از بین بردن علایم و نشانه‌های اسلامی و گم ساختن راه را هدف خود قرار داده و از این طریق بدون نیاز به حمل سلاح و استفاده از آن تسلیم مسلمانان در برابر خود را تضمین کرده است.

به همین علت مستشرقین تحت عنوان تمدن، جهانی بودن، یکپارچگی وحدت فرهنگی و بشری و برادری انسانها و امور دیگری از این قبیل به درهم شکستن عقاید اسلامی و جایگزین نمودن مفاهیم دوستی میان کشورهای غالب و مغلوب پرداختند.

از سوی دیگر بسیاری از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که استشرق فرزند نامشروع پدر و مادری به نام «استعمار» و «تیشیر» است و هنوز هم در راه تحقق بخشیدن به اهدافی می‌کوشد که به علت آن متولد شده است - هر چند که روشها و شاید رنگ روی خود را به خاطر هم رنگ شدن با فضاهای مختلف تغییر داده است.

استعمار بر این باور است که فهم درست اسلامی این است که به جامعه اسلامی این قدرت را بدهد که بر سر راه تسلط و سیطره آن مقاومت کند. تیشیر نیز می‌خواهد در مقابل گسترش و انتشار اسلام، مانع ایجاد کند. می‌توان به این دو پدر، شخص سومی به نام صهیونیسم را نیز اضافه کرد که از طریق تسلط بر پدیده استشرق می‌کوشد میان وحدت مسلمین برای رویارویی با صهیونیسم فاصله بیندازد.

رابطه بده‌بستان میان تیشیر و استشرق رابطه محکمی بوده است با این تفاوت که استشرق صورت بحث را گرفت و به آن رنگ و روی علمی و دانشگاهی بخشید، در حالی که دعوت تیشیر در سطح مظاهر افکار عمومی باقی ماند. استشرق برای رسیدن به اهداف خود، کتاب، مقاله، کرسی تدریس دانشگاهی، بحث و جدل در کنگره‌های علمی را به خدمت گرفت اما جریان تیشیر تعلیم و آموزش را از طریق شیرخوارگاهها، مهدکودکها، مدارس ابتدایی و راهنمایی پسرانه و دخترانه دنبال کرد. همچنین شگرد کارهای خیریه در بیمارستانها، سرای سالمندان، یتیم‌خانه‌ها را دنبال نمود و از مراکز نشر، چاپ و روزنامه‌نگاری نیز بهره گرفت. پس بدون شک استشرق با حرکت استعمار اروپایی و تیشیر مسیحی در عصر حاضر کاملاً مرتبط است.

هدف اول و غایت اصلی این استشرق شناخت زبان عربی بوده است؛

چرا که زبان وسیله اصلی تسلط بر ملت‌های تحت سیطره ابزاری برای ایجاد تفاهم میان ملل مختلف است به همین جهت است که مسأله استشرق در دولتهای بزرگی که دارای فکر کشورگشایی و توسعه‌طلبی بوده یا کشورهایی مانند انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک، هلند و روسیه که بعدها مستعمراتی به دست آوردند شکل گرفت.

مستشرقین برای تحقق بخشیدن به اهداف خود از تمام وسایل و امکانات بهره گرفتند، به تألیف کتاب، ایراد سخنرانی، تدریس و تبلیغ آیین مسیحیت در میان مسلمین، جمع‌آوری سرمایه، تشکیل انجمن‌ها، برگزاری کنفرانسها، انتشار روزنامه‌ها پرداختند و به طور خلاصه هر راهی را که فکر می‌کردند آنها را به اهدافشان نزدیکتر می‌کند پیمودند.

در سال ۱۷۸۷ م. فرانسویان انجمن خاورشناسان را تشکیل دادند و در سال ۱۸۲۰ م. با انتشار مجله آسیایی، این پروژه را مجهزتر ساختند. در لندن نیز در سال ۱۸۲۳ م انجمنی به منظور تحریک و تشویق تحقیقات خاورشناسی تشکیل شد و پادشاه انگلستان پذیرفت که سرپرستی آن را برعهده بگیرد. این انجمن مجله «انجمن سلطنتی آسیایی» را منتشر ساخت. در سال ۱۸۴۲ م. نیز آمریکاییان انجمن و مجله‌ای تحت عنوان «انجمن شرقی آمریکایی» تشکیل دادند. در همان سال مستشرقین آلمانی به صورت اختصاصی مجله‌ای را منتشر نمودند، مستشرقین نروژ، ایتالیا و روسیه نیز همین کار را انجام دادند.

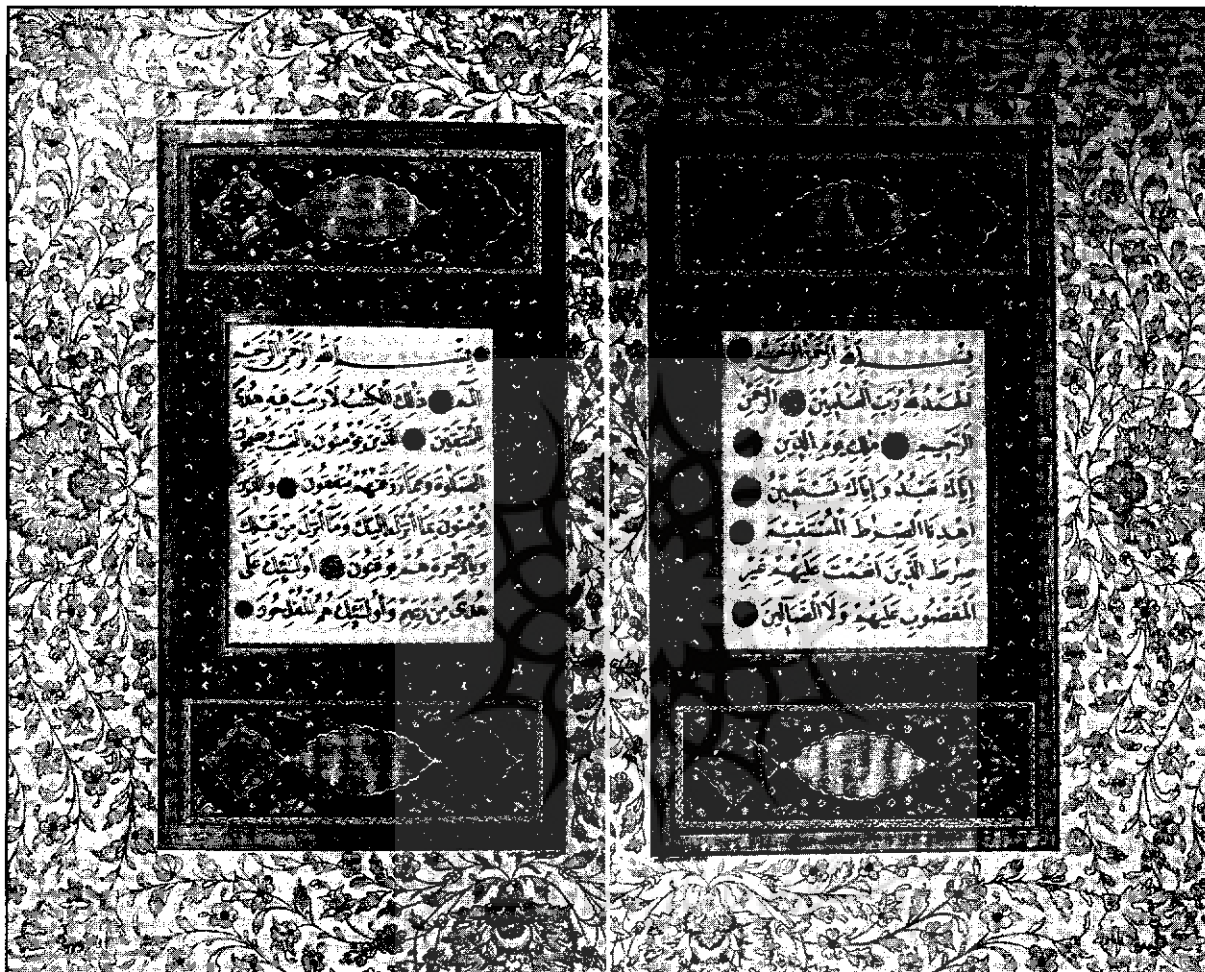
آمریکاییان در حال حاضر مجله «امور خاورمیانه» را منتشر می‌سازند. این مجله جایگزین مجله «انجمن تحقیقات شرقی» است که در اوایل همین قرن (بیستم) از طرف آنها منتشر می‌شد. مجله دیگری که توسط مستشرقین آمریکایی چاپ و منتشر می‌شود، مجله «جهان اسلامی» است که ساموئل زویمر در سال ۱۹۲۱ م. آن را تأسیس نمود. این مجله در هاروارد آمریکا چاپ می‌شود و دارای روح تیشیری کاملاً واضح و روشن است. فرانسویها نیز مجله «جهان اسلامی» را دارند که در روح و گرایش عداوت‌نگرانه و تیشیری و حتی اسم آن شبیه به همین مجله آمریکایی است.

شاید بتوان خطرناکترین فعالیتی را که مستشرقین، تاکنون انجام داده‌اند انتشار «دایرةالمعارف اسلامی» دانست که به چند زبان چاپ و منتشر می‌شود. همچنین خلاصه این دایرةالمعارف که به همان زبانهای زنده‌ای که خود دایرةالمعارف را به آنها نوشته‌اند منتشر شده است. سر خطرناک بودن این دایرةالمعارف این است که مستشرقین تمام توان و سواد خود را برای انتشار این دایرةالمعارف به کار گرفته‌اند و این کتاب با وجود خلط مطلب، تحریف و تعصب آشکاری که بر ضد اسلام دارد برای بسیاری از مسلمین به عنوان مرجعی علمی درآمده است.

از جمله چیزهایی که مستشرقین بر آن تکیه و تأکید دارند، برگزاری کنفرانسهای عمومی است و از این طریق می‌کوشند به کارهای خود سامان بخشند. اولین کنفرانسی که برگزار کردند در سال ۱۷۸۳ م. بود و هنوز هم برگزاری چنین کنفرانسهایی ادامه دارد.

در جهان حاضر مؤسسات دینی، سیاسی و اقتصادی در غرب با





به این صورت که بعضی از آنها نسبت به اسلام تعصب و عداوت بیشتری از دیگر همکاران خود داشته‌اند. ولی به هر حال اینکه همه آنها دشمن اسلام بوده‌اند سخن درستی است.

مستشرقین با وارد کردن شخصیات، آراء و گرایشهای خاص خود به میدان، به تفسیر حوادث تاریخ اسلام می‌پرداختند، در نصوص شرعی به مناقشه و بحث و جدل دست می‌زدند، و مسائل زبان و شخصیت‌های میرز حوزه تمدن اسلامی را تحلیل می‌نمودند. آنان به همه این امور از روزنه دید خود و زاویه خاصی که داشتند می‌نگریستند و از این رهگذر غبارها و تاریکیهای معین و مشخصی را در موضوع اصلی دخالت می‌دادند که صورت و سیمای واقعی مسأله را تغییر داده و بررسیها و تحقیقات آنها بیشتر مواقع صورت عجیب و غریب و غبارگرفته‌ای از تمدن شرقی ارائه می‌کرد و حتی خود اسلام را از خلال نظریه سکولاریستی یا مسیحی تبیین می‌نمود. این درحالی است که امکانات، وسایل و شرایط مساعدی که مستشرقین داشته‌اند در اختیار دیگران نبوده است. این امر به ویژه زمانی وضوح و روشنی بیشتری می‌یابد که اروپا نفوذ و سیطره استعماری

پولهای سرشاری اداره می‌شوند که در گذشته از طرف پادشاهان و امرای غربی در این زمینه هزینه می‌شد. اختصاص اوقاف و اجازه استفاده از آنها برای فعالان حوزه استشراق و تبشیر نیز از جمله راههای بقا و دوام این گونه مؤسسات است.

مستشرقین و تبشیرکنندگان به یاری استعمار، به منظور غرس مبادی تربیتی غربی در نفوس مسلمانان، به حوزه تعلیم و تربیت نیز روی آوردند تا از این طریق افرادی را پرورش دهند که از لحاظ فکر و زندگی غرب زده باشند و موازین ارزشی اسلامی را در روح خود خوار و ضعیف ببینند.

عقل و منطق برای مجموعه تحریفهای مستشرقین داشته‌اند در تاریخ اسلامی، تشبیه مبادی و فرهنگ اسلام، ارائه معلومات غلط درباره اسلام و مسلمین حد و مرزی نمی‌شناسد، و آنها از همه آنچه در توان و اختیار داشتند برای کم رنگ کردن نقشی که اسلام در تاریخ فرهنگ بشری ارائه کرده بهره گرفتند. همه مستشرقین از این لحاظ مشترکند و اگر تفاوتی هم میان آنها باشد تنها در درجه شدت و ضعف این امر است،



خود را در قلمرو جهان اسلام بسط و گسترش داد و از این رهگذر فضای گسترده‌ای را برای مستشرقین و مبشرین باز کرد تا در آن فضا و گستره بتوانند با آزادی کامل فعالیت کنند، منابع فرهنگی و چشم‌اندازهای تمدنی آن را تحقیر نمایند، و حتی بسیاری از نسخه‌های خطی گرانبهایی را که روی هم رفته کاخ عظیم کتابخانه بزرگ اسلامی را تشکیل می‌دادند به دست آورند، غارت کنند، و به اروپا منتقل نمایند. اکنون منابع و مأخذی در دست است که قاطعانه اثبات می‌کند حدود ۹۰ درصد نسخه‌های خطی ارزشمند ما غارت شده و به کتابخانه‌ها و دانشگاه‌های اروپا و آمریکا منتقل شده‌اند، و این کار هم تنها از طریق مستشرقین صورت گرفته که با دقت و مهارت خاصی آنها را شناسایی کرده بودند.

انتقال این میراث عظیم و گرانبها توسط مستشرقین، یکی از خطرناکترین هجومهای اروپاییان بر ما بود. چرا که همین کار باعث شد امر داوری در مورد مطالب و محتویات به دست آنها بیفتد نه ما و حتی احیاء و بازسازی این میراث به صورتی انجام گیرد که آنها می‌خواهند نه اینکه مطابق میل و اراده خاص ما صورت گیرد. این است که مستشرقین عده خاص و معینی از این آثار را احیاء کرده و با دید خاص خود آنها را اولویت‌بندی کردند و در این راه سعی و تلاش وافری به خرج دادند. از این میان می‌توان به تحقیقاتی در مورد حلاج اشاره کرد که توسط «لوئی ماسینیون» انجام شده، یا تحقیقاتی درباره سهروردی، بشار، ابی‌نوامس، هزار و یک شب کلیله و دمنه، تحقیقات مربوط به ابن راوندی و الاغانی که در همه این امور جای طرح مسائل و مفاهیمی است که می‌تواند رودرروی برداشت اصیل و مفهوم راستین اسلام قرار گیرد یا حداقل آنها را با نوعی شک و تردید مواجه کند.

هرگونه تلاش برای تفسیر فلسفه خاورشناسی، از تلاش محققین منصفی بالاتر نمی‌رود که معتقدند خاورشناسی تلاشی از سوی استعمار غربی بوده به منظور پژوهش و بررسی اندیشه و فکر عربها و مسلمانان، روانشناسی عربی اسلامی و با هدف بهره‌گیری از این تحقیقات در زمینه برخورد و تسلط بر آن و نابود کردن زیرساختهایی که قدرت انسجام و مقاومت را به آن داده است، چه بسیار اتفاق افتاده که خاورشناسی، اسلام به مثابه یک دین با تعالیم ثابت و قرآن کریم و سنت صحیح را با اوضاع اسف‌بار و ناهنجار جهان اسلام در جهان کنونی خلط می‌کند به طوری که اسلام کتاب و سنت در نظر یک مستشرق معاصر به نام «کیسلنج» یک اسلام مرده به حساب می‌آید، اما اسلام موجود در میان فرقه‌های درویشی نقاط مختلف جهان اسلام - بدون در نظر گرفتن قرب و بعد آن از اسلام راستین - اسلام حاکم در میان مسلمین به شمار می‌رود.

استشراق با وضوح هرچه تمامتر بر اهمیت فرقه‌های انشعاب یافته از اسلام، نظیر بابیت، بهائیت، قادیانیه و سایر فرق قدیم و جدید تأکید می‌کند و می‌کوشد اختلافات میان شیعه و سنی را عمیق‌تر سازد. مستشرقین همواره گروه‌های منشعب شده از اسلام را صاحبان اندیشه انقلابی آزادیخواهانه عقلی می‌دانند و همیشه به موارد نادر، غریب و شاذ می‌پردازند.

بنابراین استشراق در هر دو شاخه خود، یعنی چه با کلیسا همراه باشد

چه با استعمار، نمی‌تواند به حق و حقیقت مطلب دست پیدا کند و تنها کاری که می‌کند ادای نقش اصلی خویش است که همانا برانگیختن شک و شبهه در میان مسلمانان و تدارک مواد لازم برای تحقیقات تبشیری و سفارتخانه برای ایجاد یک جریان منحرف و گمراهگر است. ازجمله نقشه‌های دیگری که طراحی و قرار شد مبشرین با تمام وسایل و امکانات خود در راه اجرای آن بکوشند تلاش در راه معرفی اسلام به عنوان دین غریز بشری بود، و اینکه این دین تنها در پی سامان دادن به گرایشها و تمایلات سطحی دینی بدون هیچ‌گونه تعمق، تهذیب روح و اخلاق است، و این پندار که اسلام دینی است که انسانها را به غریزه جنسی تشویق می‌کند و آنها را به سرافکنندگی، تنبلی، تسلیم در برابر زورمندان و قضا و قدر وامی‌دارد. مستشرقین حقیقتاً در ترویج و تبلیغ این‌گونه اتهامها تلاش وافری کردند و تا توانستند آنها را گسترش دادند.

خدمات مستشرقین

اکنون باید در موضعی منصفانه نسبت به مستشرقین بایستیم، زیرا مسلماً مستشرقین از خلال اهداف و برنامه‌های خود خدمات مفید و فراوانی را به فکر و اندیشه اسلامی ارائه کردند که حقیقتاً نمی‌توان آنها را انکار کرد یا در مورد آنها خود را به نادانی زد، و البته آنچه خواهیم گفت مبتنی بر هیچ‌گونه تملق یا مجامله نیست. تحقیقات مستشرقین برای افکار اسلامی در دو زمینه مفید واقع شد:

الف. جمع و تدوین منابع و معلومات به شکل وسیع و فراگیر، شاید تخصصی کار کردن مستشرقین در یک زمینه آنان را در این امر یاری کرده است، چرا که گاهی اوقات برخی از آنها مدت زمان زیادی از عمر خویش را در یک حوزه و مساله مصروف می‌داشت.

ب. ترتیب و انسجام در روش تحقیق، تألیف، آمار، فهرست، و توجه فوق‌العاده به آن. این امر زمانی که آثار مستشرقین چاپ و منتشر شد تا مدتها برای خوانندگان و محققین تازگی داشت. این بود که عالمان و محققان جهان اسلام به این روش منسجم و منظم موجود در تحقیقات مستشرقین توجه کردند و از آن در تحقیقات و پژوهشهای خود بهره بردند و هر محققى به این خدمات که از طریق تحقیقات مستشرقین صورت گرفته است اعتراف دارد. آنچه نباید فراموش کرد این است که بعضی از مستشرقین در بیشتر موارد راه و روش خاصی را پیموده‌اند. به عنوان مثال ازجمله تلاشهای مستشرقین، می‌توان به نشر اصول و مبانی میراث اسلامی به صورت تصحیح و مقایسه نسخه‌های خطی موجود اشاره کرد. مثلاً تاریخ طبری، طبقات ابن سعد و تفسیر بیضاوی برای اولین بار توسط مستشرقین چاپ و منتشر شد که مدت زیادی از عمر خود را در راه تصحیح و چاپ و نشر آن صرف کردند، و به این صورت آنها را به صورتی بسیار عالی و صحیح به دست ما و خودشان رساندند.

از سوی دیگر مستشرقین به تنظیم فهرست‌های الفبایی آثاری که چاپ و منتشر می‌کردند پرداختند و این کاری است که ماقبل از آنها از آن بی‌اطلاع بودیم. همچنین مستشرقین با ترجمه بخش عظیمی از آثار ما به زبانهای خود خدمت شایانی را به میراث اسلامی انجام دادند.



علاوه بر این در آنچه به فن تحقیق در مورد احادیث پیامبر (ص) مربوط می‌شود مستشرقین خدمات شایانی را به تحقیقات اسلامی و عربی انجام دادند که شایسته تقدیر است؛ چرا که این تحقیقات زمینه تحقیق در نصوص فراوان و مجلدات بی حد و حصر احادیث پیامبر (ص) را بسیار ساده و آسان کرد. به عنوان مثال کتاب «مفتاح كنوز السنه» که توسط مستشرق انگلیسی به نام «د. ونسنگ» چهارده کتاب حدیث تألیف شد و محمد فؤاد عبدالباقی آن را به عربی برگرداند، از جمله بزرگترین راههای تسهیل بررسی احادیث پیامبر (ص) به شمار می‌رود کتاب «المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی» در صدر آثار و خدماتی به شمار می‌رود که مستشرقین در این زمینه انجام دادند و از این راه به هر محقق و دانش‌جوی حدیث در هفت کتاب اصلی حدیث پیامبر (ص) یاری رساند، و این نشانه وجود یک گرایش پاک و منزه، ولو ظاهری، در میان بعضی از مستشرقین است.

با این حال اندیشه خاورشناسی با وجود انصافهایی که باید نسبت به آن داشت در حد خود خطرناک است. چرا که این کار برپایه روشی صحیح استوار نیست و بارها حقایق را آشفته می‌کند و حق و باطل را درهم می‌آمیزد. این حرکت با حرکت تبشیر رابطه محکمی دارد و همیاری و همکاری میان آن‌ها هنوز هم پایرجا و پردوام است.

رویارویی با اندیشه خاورشناسی

از جمله امور بدیهی و روشنی که از دید هیچ پژوهشگر و محقق پوشیده نیست این است که غرب و شرق هیچ‌گاه به طور کامل از هم گسسته و جدا نبوده‌اند، برعکس، از گذشته‌های دور به هر صورت با یکدیگر ارتباط و پیوند داشته‌اند و تاریخ این ارتباط نیز همواره مملو از برخوردهای سیاسی میان این دو جهان بوده است.

اروپا در تاریخ خود طی دو مرحله، با افکار و اندیشه‌های اسلامی آشنا شد: یکی مرحله قرون وسطی و قبل و بعد از توماس آکویناس (۱۲۲۵ - ۱۲۷۴ م) بود. در این مرحله خواست اصلی و کلی اروپا شناخت فکر اسلامی و ترجمه آن بود و از این راه می‌خواست با آنچه که عملاً و عیناً در دست داشت به غنای فرهنگ خود بیفزاید تا جایی که این فربهی فرهنگی او را چنان کند که بتواند به سوی نهضت علمی خود را در اواخر قرن پانزدهم میلادی رهنمون شود.

مرحله دوم آشنایی اروپا با افکار اسلامی، عصر حاضر و دوران استعماری آن بود. در این مرحله اروپا بار دیگر به اکتشاف افکار و اندیشه‌های اسلامی دست زد، با این تفاوت که در این مرحله هدف اروپا برقراری توازن فرهنگی (میان شرق و غرب) نبود، بلکه هدف اصلی و اساسی آن ایجاد توازن سیاسی بود تا از این طریق بتواند از یک سو نقشه‌های سیاسی خود را مطابق مقتضیات اوضاع سرزمینهای اسلامی طراحی کند و از سوی دیگر به این اوضاع، مطابق سیاستهای موردنظر خود جهت ببخشد.

علل حمله اروپاییان به سرزمینهای اسلامی

مورخین بر این اعتقادند که هجوم سربازان اروپایی به سرزمینهای

اسلام به دو دلیل صورت گرفت:

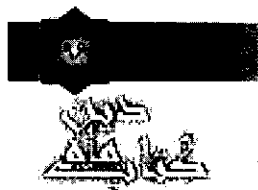
الف: انگیزه دینی و تعصب کوری که اربابان کلیسا در روح ملل اروپایی برانگیخته بودند. ارباب کلیسا با بدترین افتراات با متهم کردن مسلمانان، ملل اروپایی را برمی‌انگیختند که زادگاه حضرت مسیح را از دست کفار (یعنی مسلمانان) آزاد نمایند. این بود که بیشتر سربازان صلیبی را افرادی تشکیل می‌دادند که تعصب دینی و قدرت اعتقاد، آنان را به میدان جنگ کشانده بود و با آغوش باز با مرگ و آوارگی و در به دری رو به رو می‌شدند.

ب. انگیزه سیاسی - استعماری؛ پادشاهان اروپایی از ثروت و امکانات موجود در اختیار مسلمانان، خیر داشتند، این بود که با نام حضرت مسیح جلودار سپاه صلیبیون شدند حال آنکه در دل و جانشان چیزی غیر از تمایل به استعمار و فتح سایر کشورها وجود نداشت و خداوند هم مقدر فرمود که این جنگها برای آنان نتیجه‌ای جز شکست نداشته باشد. به این دلیل صلیبیون پس از شکست نظامی خود به این فکر افتادند که به بررسی و تحقیق درباره امور مسلمین و عقاید آنان بپردازند و از این راه زمینه هجوم فرهنگی خود را آماده نمایند. سنگ بنا و بذر اولیه استشراف و خاورشناسی از همین جا گذاشته شد.

پس خاورشناسی یا استشراف به مثابه یک پدیده واضح، نمود عینی این گونه تلاشها و زد و خوردهای میان شرق و غرب است. از این رو می‌توان به استشراف از این دید نگاه کرد که یکی از شاخه‌های معرفت و شناخت موجود در فرهنگ غربی است که موضوع آن «شرق» می‌باشد. واژه مستشرق نیز به هر دانشمند غربی اطلاق می‌شود که به تحقیق درباره شرق، زبان‌ها، ادبیات، تمدن و ادیان آن می‌پردازد. «استشراف» به این معنی، یک مفهوم آکادمیک (دانشگاهی) است و در میان توده‌های دانشگاهی موجود بوده و هنوز هم در میان افشار دانشگاهی کاربرد دارد. لذا مستشرق کسی است که به تدریس، تألیف و یا تحقیق درباره شرق می‌پردازد.

از سوی دیگر هدف اصلی ایجاد مؤسسات شرق‌شناسی یاری کردن طرفداران «تنصیر» (وارد کردن دیگران به دین مسیح) از طریق دادن اطلاعات و معلومات گسترده درباره اسلام و مسلمانان است تا از این طریق دعوتگران تنصیر این امکان را بیابند که در مراکز علمی اسلامی نظیر مدارس، دانشکده‌ها و دانشگاه جای پای باز کنند و از این طریق در کنار شکار کردن بچه مسلمانها و آوردن آن‌ها به این‌گونه مدارس و سرپرستی امور تعلیم و تربیت آنان، فساد و بی‌بند و باری را در این‌گونه مراکز علمی رایج نمایند. مفهوم استشراف مراحل پر فراز و نشیب مختلفی را پشت سر گذاشته و در این راه از عوامل متعدد دینی، فرهنگی و سیاسی مختلفی تأثیر پذیرفته است که می‌توان آنها را به این صورت تبیین کرد:

مرحله یکم: این مرحله از سرآغازهای استشراف شروع می‌شود و تا اوایل عصر نهضت اروپایی ادامه می‌یابد. در این مرحله استشراف از نوشته‌های فردی غیرمنظم، به مباحث منظم و رسمی تحول می‌یابد، به این معنی که این‌گونه نوشته‌ها و مباحث در مؤسسات رسمی و تحت



نظارت یعنی دانشگاهها انجام می‌گیرند. از لحاظ محتوا و ویژگیهای مباحث و نوشته‌ها نیز، می‌توان گفت که اجمالاً ضد اسلامی و گرایش کلامی خرافی تندرو در جدال و ضدیت با اسلام بر آن حاکم بوده است. استسراق در این مرحله نمودی از کشمکش و برخورد دینی و ایدئولوژیکی میان اروپای مسیحی و شرق اسلامی است.

مرحله دوم: این مرحله از عصر نهضت شروع می‌شود و تا اواخر قرن ۱۸ میلادی ادامه می‌یابد. در این برهه عوامل متعددی بر مفهوم استسراق تأثیر می‌گذارند که از مهمترین آنها می‌توان به حاکمیت اومانیسیم بر عصر نهضت، حرکت روشن‌اندیشی و عقلانیت اشاره کرد. این دو گرایش عمده، بررسیهای مستشرقین را به سوی نوعی واقع‌بینی و واقعیت‌گرایی سوق داد.

مرحله سوم: این مرحله از قرن ۱۹ شروع می‌شود و تا زمان حاضر ادامه دارد. در این مقطع، مفهوم و حرکت استسراق دچار تطورات و تحولات متعددی شد. در این مرحله روحیه شرق‌ستیزی دوباره به کالبد شرق‌شناسی بازگشت تا زمینه غلبه غرب بر شرق فراهم آید.

همچنانکه قبلاً گفتیم خاورشناسی با بررسی و تحقیق درباره زبان عربی و اسلام شروع شد. از این رو انگیزه اصلی این امر، دست کم در نزد اکثر مستشرقین انگیزه خالص علمی نبوده است، چرا که از ویژگیهای انگیزه علمی این است که شخص محقق منصف بوده به روشن شدن حقیقت با تمام صدق و انصاف اشتیاق داشته باشد، و اجازه ندهد در حکمی که صادر می‌کند امور موروثی یا رسوبات سنگینی که ساخته محیط هستند یا حوادث تاریخی معینی که بیانگر دوره‌های جنگ و خونریزی یا کشمکش ستیزه‌گرانه طرفین است تأثیر گذارد.

با این حال این‌گونه شروط که تحقیق مستشرقین درباره اسلام، تاریخ آن، و زبان عربی را به یک کار علمی صحیح تبدیل می‌کند در نزد مستشرقین اروپایی که به تحقیقات اسلامی رو آورده‌اند وجود ندارد؛ چرا که جهتگیری اروپا در برابر اسلام صرفاً به یک ناخشنودی ساده محدود نمی‌شود (چنانکه با سایر ادیان فرهنگها چنین است) بلکه این موضعگیری حاکی از ناخشنودی‌ای ریشه‌دار است که برپایه یک تعصب شدید بنا شده. این ناخشنودی، صرفاً ناخشنودی‌ای عقلی نیست، بلکه با نوعی از عاطفه و احساس نیز در هم آمیخته است. مثلاً اروپا تعالیم فلسفه بودایی و هندوئیسم را نمی‌پذیرد، با این حال همواره در مسائلی که به این مذهب مربوط می‌شود با احتیاط گام برمی‌دارد و یک رویکرد عقلی متوازن و مبنی بر تفکر را در پیش می‌گیرد، اما همین که به اسلام می‌پردازد این توازن برهم می‌خورد و جانب عاطفی ترجیح می‌یابد تا جایی که حتی مشهورترین مستشرقین اروپایی نیز خود را در نوشته‌هایی که درباره اسلام تحریر کرده‌اند طعمه تشکیلات‌زدگی غیرعلمی قرار داده‌اند. از غالب نوشته‌ها و تحقیقات این مستشرقین چنین برمی‌آید که به نظر آنان نمی‌توان اسلام را به عنوان یک موضوع علمی مورد بررسی قرار داد، بلکه اسلام متهمی است که در حضور قاضی قرار دارد و این است که پاره‌ای از مستشرقین نقش دادستانی را بازی می‌کنند که می‌کوشد جرم اسلام را اثبات کند و دسته‌های دیگر از آنان نقش وکیل مدافع را برعهده

می‌گیرند، یعنی با پذیرش مجرم بودن موکل خود کاری بیش از این نمی‌توانند انجام دهند که از موضع ضعف، تخفیف مجازات او را درخواست نمایند.

به هر تقدیر، روش استقراء و استنتاجی که بیشتر مستشرقین از آن پیروی می‌کنند دادگاههای تفتیش عقایدی را برای ما تداعی می‌کند که کلیسای کاتولیک برای برخورد با دشمنان خود در قرون وسطی تأسیس کرد. به عبارت دیگر روش آنان روشی است که هنوز توفیق نیافته که به حوادث و اتفاقات تاریخی به صورت بی‌طرفانه نگاه کند بلکه برعکس در تمام مسائل با استنتاجی از قبل پذیرفته شده که ممکن است از تراوشهای استبداد اندیشه و تعصب فکری باشد کار خود را آغاز می‌کند. از سوی دیگر مستشرقین شهود خود را مطابق همان استنتاجی انتخاب می‌کنند که قبلاً بر آن توافق کرده‌اند و اگر این شیوه انتخاب معمول برای آنان آسان نباشد می‌کوشند یخشی از حقیقتی را که شاهدان عینی بر حقانیت آن گواهی می‌دهند جدا کرده و آن را از متن اصلی دور نمایند، و یا اینکه شهادتها را به دور از روح علمی و با نوعی سوءقصد تأویل نمایند بدون اینکه برای رأی و نظر دیگران (یعنی مسلمانان) درباره این قضیه ارزش و اعتباری قائل باشند.

این است که نتیجه چنین قضاوتی جز مغشوش جلوه دادن سیمای اسلام و امور اسلامی نیست و ما این امر را در تمام نوشته‌های مستشرقین اروپایی به وضوح می‌بینیم. این امر مختص یک سرزمین یا کشور خاص نیست، بلکه در انگلیس، آلمان، روسیه، فرانسه، ایتالیا، هلند و به طور کلی در تمام مناطقی که مستشرقین از آنجا به اسلام می‌نگرند وجود دارد و از این رو می‌بینیم که وقتی می‌توانند فرصتی - حقیقی یا وهمی - به دست آورند تا از رهگذر آن بتوانند به نقد اسلام پرداخته و به آن ضربه بزنند شادمان و سرخوش می‌شوند.

بنابراین انگیزه اصلی خاورشناسی، بحث و بررسی علمی ناب نیست و اصلاً نمی‌توان آن را انگیزه علمی نامید؛ چرا که این گرایش در جستجوی حقیقت نیست و اصلاً نسبت به آن اشتیاقی ندارد، بلکه می‌کوشد تا صورت و سیمای اسلام را از طریق انگیزه‌های تعصب‌آمیز مغشوش جلوه دهد، یعنی همان تعصبات قدیمی و عمیقی که به گرایش عداوت‌گرانه کینه‌توزی که اروپائیان را به جنگهای صلیبی واداشت برمی‌گردد.

هر محققى که درباره تاریخ خاورشناسی به تحقیق می‌پردازد می‌تواند به گونه‌ای قاطع و شفاف دریابد که در پیدایش پدیده خاورشناسی، حمایت از تحقیقات اسلامی و عربی در اروپا، یک عامل دینی نهفته بوده است. این هدف دینی را نیز تا حدود زیادی می‌توان در نوشته‌های مستشرقین به وضوح مشاهده کرد به طوری که از همان اوایل در نوشته‌های راهبانی که می‌کوشیدند به گونه‌ای به اسلام تهمت و افترا وارد کنند و حقایق آن را تحریف نمایند یافت می‌شود. این راهبان از این طریق می‌کوشیدند برای مردمی که به زعامت دینی آنان گردن نهاده بودند اثبات کنند اسلام، که در آن ایام تنها دشمن مسیحیت به شمار می‌رفت، دینی است که شایسته انتشار نیست و مسلمانان اقوامی هرج و





مرحطلب، راهزن و خونریزند که دینشان آنها را بر استفاده بیشتر از لذات جسمی تشویق می‌کند و از هرگونه تعالی روحی و اخلاقی بازمی‌دارد. در عصر حاضر نیز نیاز آنان به این‌گونه هجومها افزایش یافت؛ خاصه پس از آنکه مشاهده کردند تمدن کنونی غربی، پایه‌های اعتقاد دینی را در نزد غربیان به لرزه درآورده و آنان در تمام تعالیمی که در گذشته از رجال دین آموخته بودند شک و تردید روا می‌دارند. این است که راهی بهتر از تشدید یورشهای خود علیه اسلام به ذهن آنان نرسید تا از این طریق بتوانند توجه غربیان را از نقد عقاید و کتابهای مقدس خود منصرف نمایند.

در اینجا هدف تبشیری دیگری نیز نهفته است که آنان در تحقیقات علمی خود آن را فراموش نکرده‌اند این تبشیرگران که پیش از هر چیز رجال دین بوده‌اند هدف اصلی و عمده خود را بدنام کردن اسلام در ذهن و زبان رهبران فرهنگی خود قرار دادند تا از این طریق بتوانند عقیده اسلامی را در وجود چنین اشخاصی سست نمایند و در میراث و تمدن اسلامی و هر آنچه به گونه‌ای ربطی به اسلام دارد، اعم از علم و فرهنگ و میراث، شک روا دارند. این است که هدف دینی از همان آغاز در سه گرایش موازی که پایه پای هم پیش می‌رفتند در برنامه‌های استشرافی وجود داشت. این سه گرایش عبارتند از:

۱- نبرد با اسلام و جستجوی نقاط ضعف موجود در آن، افشای این نقاط به اصطلاح ضعف، ترویج این پندار که اسلام دینی برگرفته از مسیحیت و یهودیت است، کاستن از ارزش و اعتبار اسلام، و توهین به پیامبر آن.

۲- حمایت از مسیحیان در برابر خطرات این دین از طریق پنهان داشتن حقایق اسلام و قبولاندن این باور که دین اسلام ناقص است و ترساندن آنها از قبول این دین.

۳- تبشیر و مسیحی‌سازی مسلمین.

اگرچه علت اصلی و مستقیمی که اروپائیان را به استشراف کشاند دین و تبشیر بود، نمی‌توان وجود عوامل و انگیزه‌های دیگر را انکار نمود. به عنوان مثال می‌توان از عوامل سیاسی، استعماری، علمی، تجاری و شخصی نام برد. با این حال عامل دینی و تبشیری از بزرگترین عوامل دشمنی با اسلام، تحریف و تشویه حق و خلط میان حق و باطل بوده است بسیاری از مستشرقین با انگیزه حقد و تعصب برای تحقق بخشیدن به اهداف دینی، سیاسی و علمی پرداختند. این‌گونه مستشرقان برای نیل به اهداف خود راه تشکیک، مغالطه، سانسور حقایق، افتراء و دروغ را در پیش گرفتند با این همه روش آنان تنها مورد قبول تعداد اندکی از خود مستشرقین بود. آنها همچنین از هر وسیله‌ای که برای پخش سموم و نشر اباطیل خود فراهم می‌شد بهره‌برداری می‌نمودند.

مشخصه‌های اصلی تحقیقات اینگونه مستشرقان

۱- انکار سماوی بودن قرآن کریم و نزول آن از جانب خداوند، و نگاه که حقایق تاریخی و مسائل آمده در قرآن درباره امتهای گذشته که بیان آنها توسط شخصی امی و درس ناخوانده چون محمد غیرممکن است دهانشان را می‌بندد و ادعای بشری بودن قرآن کریم این پندار پوچ و

بی‌بنیان آنها را که قرآن چیزی جز بیان رویدادها و احوال و اوضاع محیط عربی توسط پیامبر (ص) نیست رد می‌کنند، درست مانند جاهلان مشرک زمان پیامبر (ص) می‌پندارند که حضرت محمد (ص) در بیان این حقایق از معلومات افراد آگاه استفاده کرده و مردمانی این اطلاعات را به او داده‌اند، و به این صورت به اشتباه و خبط گرفتار می‌شوند.

۲- تشکیک در صحت رسالت پیامبر (ص) و الهی بودن مصدر آن. همه مستشرقین نبوت پیامبر اسلام (ص) و نزول وحی بر ایشان را انکار می‌نمایند، و در تفسیر مظاهر وحی که صحابه پیامبر (ص) گاهگاهی آن را می‌دیدند دچار خبط و سرگردانی می‌شوند به طوری که عده‌ای از آنها وحی را نوعی «صرع» می‌دانند که پیامبر (ص) هر از چندی به آن دچار می‌شد، عده‌ای دیگر آن را به یک بیماری روانی تفسیر می‌نمایند، و... گویی که خداوند پیش از پیامبر اسلام (ص) هیچ پیامبر دیگری را به نبوت و رسالت مبعوث نکرده است که تفسیر وحی تا این حد بر آنان دشوار آمده است. اما از آنجایی که همه مستشرقان یهودی و مسیحی به نبوت انبیا می‌گفتند که در تورات نامی از آنها برده شده است اعتراف دارند در حالی که همه آنها از لحاظ تأثیر تاریخی و مبادی و اصولی که آنها را تبلیغ می‌نمودند کمتر از محمد (ص) هستند، انکار نبوت پیامبر اسلام (ص)، چیزی جز زورگویی نیست و سرچشمه این انکار و زورگویی نیز صرفاً تعصب دینی است که جان همه آنها را همانند راهبان و کشیشان و مشرکین آکنده کرده است.

موضع غرب در برابر پیامبر اسلام (ص) در حیطه یک موضع دینی صرف، با شاخ و برگ از تعصب، تشنج، کینه‌ورزانه، غضب‌آگین و کراهت‌انگیز که هاله‌ای از جهالت کور و احياناً عامدانه و گاهی هم غیرعمدی آن را احاطه کرده است جای می‌گیرد. میان شخصیت حضرت رسول (ص) و این افراد سدّ صعب‌العبور و مستحکمی ایجاد شده که درهم شکستن و رخنه کردن در آن کار آسانی نیست. به همین خاطر تلاشهای آنها هرگز یک فعالیت علمی و عملاً واقع‌بینانه نیست، بلکه همان سیل توفنده و پرتاب و تابی است که از دشمن و بدگویی سرچشمه می‌گیرد که رجال دین از قلب کلیسای مسیحی با تمام گرایشهای آن و سکولاریستهایی هم که هیچ ربطی از دور یا نزدیک به کلیسا ندارند آن را تجربه کرده‌اند.

۳- به تبع انکار آسمانی بودن قرآن و نبوت پیامبر (ص) الهی بودن دین اسلام را نیز رد و انکار می‌نمایند و به پندار آنها این دین تلفیقی از دو آیین یهودیت و مسیحیت است. آنها برای اثبات این گفته خود هیچ دلیلی که تحقیق علمی آن را تأیید نماید ندارند و تنها دستاویزشان ادعاهایی است که متکی به وجود پاره‌ای نقاط تلاقی میان اسلام و آیینهای مسیحیت و یهودیت است.

۴- تطبیق نصوص اسلامی بر آراء و نظرگاههایی که آنها مطابق گرایشها و امیال خود بر مباحث علمی تحمیل می‌نمایند و اعمال نوعی تحکم و زور در رد پاره‌ای نصوص و پذیرش برخی نصوص دیگر.

۵- تحریف عمده نصوص در بیشتر مواقع، و نگاه که راهی برای تحریف متون و نصوص نیابند آن‌ها را به صورتی غیراصولی می‌فهمند.

مستشرقین با این روح در تمام امور مربوط به اسلام و مسلمین به تحقیق و بررسی پرداختند. ناگفته نماند که تشویق حکومتها، کثرت منابع و مآخذ در دسترس، وقت آزاد، تخصصی عمل کردن آنها در یک زمینه یا بحث ویژه تا جایی که تمام عمر خود را صرف آن نمایند به آنان این امکان را داد تا مباحث و نظرات خود را با رنگ و روی علمی تزیین نمایند و به گنجینه‌هایی از کتب و آثار دسترسی پیدا کنند که بسیاری از علمای مسلمانی که در جوامعی زندگی می‌کنند که هیچ امکانی برای تحقیق آزاد ندارد و از چنین امکانات و تسهیلاتی بی‌بهره‌اند.

نکته شایان توجه این که مستشرقین زمینه چاپ و نشر آثار و افکار خود را نیز از نظر دور نداشتند و از هر امکانی که در این زمینه فراهم می‌شد به خوبی استفاده می‌کردند. از جمله این تلاشها می‌توان امور ذیل را به عنوان نمونه نام برد:

۱- تدریس دانشگاهی: به طوری که در تمام دانشگاههای اروپایی و آمریکایی دانشکده‌ای مخصوص تحقیقات اسلامی و عربی وجود دارد و حتی در بسیاری از دانشگاه‌ها بیش از یک دانشکده شرق‌شناسی موجود است.

۲- جمع‌آوری نسخه‌های خطی و فهرست کردن آنها: این کار نیز با علم و اطلاع کامل از ارزش این‌گونه آثار که حامل میراث غنی و سرشاری در زمینه‌های مختلف علوم است صورت گرفته است. این است که مستشرقین صرفاً به جمع‌آوری این آثار اکتفا نکردند، بلکه به فهرست کردن دقیق و علمی این آثار نیز تا جایی که امکان داشت مبادرت ورزیدند.

۳- تحقیق و نشر: به طوری که مستشرقین به تحقیق تعداد زیادی از کتابهای موجود در میراث اسلامی و انتشار آنها دست یازیدند. این است که ما بسیاری از کتابهای موجود در فرهنگ خود را برای اولین بار به صورت تحقیقی و چاپی از طریق آنها شناختیم. مستشرقین در این زمینه نیز صرفاً به تحقیق و نشر کتابهای مرجع و اصلی در سیره و تاریخ، علوم قرآن، زندگی‌نامه‌ها، ملل و نحل، نحو و تفسیر اکتفا نکردند، بلکه پا را از این حد نیز فراتر گذاشته و به تألیف در زمینه مسائل عربی و اسلامی پرداختند. تا آنجا که تألیفات آنها در حدود یک قرن و نیم (یعنی از اوایل قرن ۱۹ تا اواسط قرن ۲۰) به شصت هزار کتاب در زمینه تاریخ، شریعت، فلسفه، تصوف، تاریخ ادبیات و زبان عربی رسید.

۴- ترجمه: از زبان عربی به زبانهای اروپایی.

۵- تألیف کتاب: در زمینه موضوعات مختلف درباره اسلام، مذاهب مختلف آن، پیامبر اسلام (ص) و قرآن.

۶- سخنرانی: در دانشگاهها و انجمنهای علمی.

۷- برگزاری کنفرانسها و انتشار مجله و نشریه: در زمینه مربوط به مباحث و تحقیقات خود درباره اسلام و تاریخ آن، سازمانها و نهادهای اسلام، و ملل اسلامی. این‌گونه برنامه زیر نظر جمعیتها و انجمنهای خاورشناسی در تعدادی از کشورهای اروپایی برگزار می‌شود.

۸- دایرةالمعارف‌نویسی: از جمله این تلاشها می‌توان به «دایرةالمعارف اسلامی» اشاره کرد که تعدادی از مستشرقین آن را بر چند

زبان چاپ و منتشر کرده‌اند و هنوز هم تجدید چاپ شده مطالبی که ضد اسلام است به آن افزوده می‌شود. در اینجا می‌توان به «اطلس جغرافیایی - تاریخی خاور نزدیک و خاورمیانه» اشاره کرد که در حال چاپ و نشر است و تعدادی از مستشرقین آلمان سرپرست چاپ و نشر آن می‌باشند. این اطلس شامل بررسی سرزمینهایی است که از غرب به سودان، از شرق به افغانستان، از جنوب به سرزمینهای عربی و از شمال به دریای سیاه منتهی می‌شوند.

نکته مهم درباره این اطلس این است که نقشه‌های آن به نمایش و ارائه مواضع جغرافیایی و تاریخی به معنایی که نزد ما معروف است نمی‌پردازند، بلکه مواضع و نقاطی را موردنظر دارند که هیچ‌کس قبلاً آنها را در هیچ اطلسی مورد بررسی قرار نداده است: یعنی بررسی مدارس فقهی، فتنه‌ها و آشوبهای سیاسی، پاره‌ای نقاط اتصال، امکان عبادی، توزیع جمعیت، و...

و قرار بوده است که کار انتشار آن تا اواسط دهه ۹۰ پایان پذیرد. بدون شک، استشراف هنوز هم مانند گذشته ریشه‌های اصلی‌ای را



که به حرکت مسیحی‌سازی نوایغ فرهنگی یاری می‌رساند تشکیل می‌دهد و مسأله برخورد آراء و افکار را تغذیه می‌نماید. همچنین زمینه لازم برای تحمیل سیطره استعماری بر شرق اسلامی و تسلیم نمودن ملل آن را فراهم می‌آورد.

بدین ترتیب استشراق معدن و کارگاه فکری است که مبلغان مسیحی، استعمارگران و ابزارهای هجوم فکری را با مواد و ابزارهایی که در کشورهای اسلامی به منظور درهم شکستن عقیده و تخریب افکار و نابودی شخصیت تمدنی و تاریخی می‌فروشد یاری می‌نماید.

وسایل، دگرگون شده و تحول پیدا کرده‌اند و راههای رویارویی فرهنگی جدید، فراوان شده است. در اینجا کافی است به مراکز تحقیقی و پژوهشی اسلامی (خواه مستقل باشند یا شاخه‌هایی از مراکز تحقیقات شرق‌شناسی در دانشگاه‌های علمی) و میزان امکانات آنها، ابتکارات علمی و نیز تخصصهای تحقیقی‌شان اشاره کرد. همه اینها نشان از جدیدترین صور استشراق و تطور آن است؛ چرا که طرفداران چنین اموری امروزه توانسته‌اند از حوادث جاری در جهان اطلاع کافی و وافی به دست آورند.

به عنوان مثال تنها در قاره آمریکا حدود ده هزار مرکز تحقیقی و پژوهشی وجود دارد که بیشتر آنها متخصص امور جهان اسلام هستند. وظیفه این مراکز، دنبال کردن و ثبت اموری است که در جهان اسلام جریان دارد و از این رهگذر پژوهش و تحلیل تطبیقی آنها با اصول میراثی تاریخی و منابع اعتقادی، و پس از آن گفتگو و بحث با گردانندگان امور برای کشیدن نقشه و طرح استراتژی‌های فرهنگی - سیاسی، و سرانجام تعیین وسایل اجرایی، براساس این اطلاعات و تحلیلات.

اگر کسی در مورد مؤسسات شرق‌شناسی و وسائل مختلف آن تحقیق نماید، درمی‌یابد که این گونه مؤسسات توانسته‌اند در فکر و اندیشه اسلامی تأثیر بگذارند. به عنوان مثال همین دایرةالمعارف اسلامی به عنوان بزرگترین مرجع علمی و حقایق اسلامی و گرانبهارترین ذخیره این معلومات به شمار می‌رود، و حتی بعضی از کشورهای اسلامی آن را به عنوان اساسی برای معارف اسلامی قرار داده‌اند و به ترجمه متن و خلاصه آن به زبان خود دست زده‌اند.

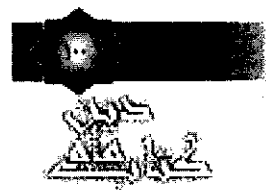
فکر و اندیشه استشرافی اروپایی توفیق یافته است که اشکال و ابزارهای خود را بر تحقیق، پژوهش، و نقد تحمیل نموده و بر منابع میراث عربی و اسلامی سیطره پیدا کند، تا جایی که می‌توان گفت بیشتر نوشته‌های عربی که به دنبال حل مسائل و مشکلات مربوط به میراث فکری و فرهنگی خود بوده‌اند. همان راه و روش استشرافی را در زمینه تاریخ، ادبیات و... ادامه داده‌اند و جز مقدار اندکی از اصول و مبادی آن تجاوز نکرده‌اند. همین رویکرد موجب شده که پایگاههای عربی ایجاد شوند که بیانگر دیدگاه شرق‌شناسان و مبین نقطه نظرات آنان بوده از جایگاه فرهنگی آنان دفاع نمایند تا جایی که حتی در دانشگاهها و مؤسسات علمی هنوز هم داوریهها و آراء مستشرقین مقبول و قالبهای فکری که دسته‌ای از تحصیلکردگان عرب از دانشگاههای اروپایی یادگرفته‌اند پابرجاست.

در کنار همه اینها، استشراق در پی برانداختن نظام فکری اسلامی و تلاش برای پایه‌گذاری سیستمی برای عقلانیت اسلامی مطابق با روشهای غربی اروپایی و پرورش شاگردانی از مسلمانان کشورهای اسلامی است تا از طریق این افراد بتواند امور این سازمانها را اداره کرده به دانشکده‌ها، دانشگاهها، مراکز تحقیقاتی، اطلاع‌رسانی، و تعلیم و تربیت جهت بیخشد و از این رهگذر بتواند فکر غربی را در خصوص روشها، مراجع، مصادر و کتب به سایرین بقبولاند.

از جمله چیزهای دیگری که شخص محقق به خوبی آن را در می‌یابد این است که شرق‌شناسی و غربی‌سازی تسلیم شده، سلاح خود را بر زمین نگذاشته، و از تلاش و کوشش دست برنداشته است. از این رو به جای اعتراف کردن، بی‌بنیادی نظریات و طرحهای خود و عدم امکان قبول آنها در جهان اسلام، می‌کوشید به مردم بفهماند که مشکل این امر در اصل مربوط به بنیان عقل و اندیشه اسلامی است. به عبارتی دیگر تلاش می‌کند تا از طریق پایه‌ها، عمارت عظیم اسلام را نابود سازد و این‌گونه در ذهن مردم جای دهد که علت عقب‌ماندگی، ناتوانی، ضعف فرهنگی، و ناتوانی از ابداع و نوآوری تنها عقلانیت اسلامی و میراث فرهنگی آن است؛ چرا که این عقلانیت کاملاً شیفته امور جزئی و از ارائه نظر کلی درباره چیزها ناتوان است. این عقلانیت کاملاً عاطفی و طالب شور و هیجان و تأثیرات روحی است و توان هیچ‌گونه عملی را ندارد. به علاوه، این عقلانیت به نوعی میراث فرهنگی و فکری محکوم است که نمی‌تواند از آن جدا شود و در نتیجه نمی‌تواند آزادانه و بدون هیچ مانعی اندیشه کند؛ چرا که تحت سیطره نوعی وحی پیشین است. عقلانیت اسلامی مبتنی بر روش تفکر است و از اندیشه استقرایی ناتوان است. شیفته روش بیانی است و از روش برهانی کاملاً عاجز است. این عقلانیت واقعیت زندگی را با ایده‌آل خیالی درهم می‌آمیزد و کسی که دارای چنین عقلانیتی است دوستدار شور و هیجان و غرقه در لذایذ و خوشیهاست. اسلامی هم که پدیدآورنده چنین عقلانیتی است، دین امر و نهی، محدود کردن آزادی، و الغای اجتهاد است و به عبارتی دینی است که به تقلید و فقدان شخصیت و قدرت ابداع می‌انجامد.

در اینجا باید اعتراف کنیم که استشراق قوت خود را از ضعف ما می‌گیرد و حتی وجود آن وابسته به عجز و ناتوانی جهان اسلام از خودشناسی و خودیابی است. بدین ترتیب استشراق تا حدود زیادی دلیل وجود نوعی قیومت فکری است و روزی که جهان اسلام بیدار شود، خود را دریابد، از این عجز و ناتوانی رها شود، و بارهای سخت و سنگین دوران عقب ماندگی و انحطاط فکری و تمدنی را از دوش خود بردارد. دیگر استشراق، و به ویژه استشراق مربوط به اسلام، خود را بحران زده خواهد دید و از آن پس این همه مخاطبی را که امروز دارد، دیگر نه در اروپا خواهد داشت و نه در جهان اسلامی. بدین ترتیب به هیچ وجه درست نیست که ما منتظر باشیم تا دیگران - از هر رنگ و نژاد و فکر و فرهنگی که باشند - ما را در امر رهایی از این انحطاط و تنزل یاری دهند.

حال که باید زنجیرهای قیومت فکری را از دست و پای خود باز کنیم، باید کار دیگری نیز انجام دهیم و آن رهایی از مانع عقب ماندگی و



انحطاطی است که بر تمام جوانب زندگی ما سایه افکنده و روزنه‌های امید ما در خروج از بحران فعلی را به رویمان بسته است. درست است که از استعمار نظامی رهایی یافته‌ایم ولی هنوز از قابلیت مستعمره شدن رها نشده‌ایم و به همین خاطر هنوز هم به هر آنچه که از جانب غرب می‌آید به چشم تحسین و بزرگ‌بینی نگاه می‌کنیم، حتی اگر در لباس و رنگ و رویی بیگانه با آداب و رسوم و حس و درک ما باشد.

از سوی دیگر برای آنکه بتوانیم خود را به سطح گفت‌وگوی فکری و تبادل معرفتی با دیگران برسانیم و عملاً در برابر هجوم فکری و پرده‌داری‌های شرق‌شناسی موضعگیری نماییم، باید شوکت و عظمت عینی خود را به دست آوریم. باید بتوانیم عملاً مواد و مایه‌های فرهنگی‌ای را تولید نماییم که نه تنها تعبیر زنده‌ای از فکر و فرهنگ ما باشد، بلکه بتواند به ندای فرهنگی ما پاسخ گوید و مردم را مشتاق و شیفته خود کند. ما تنها از این طریق می‌توانیم خود را به سطح گفتگو و تبادل معرفتی برسانیم، چرا که رویارویی با هرکس یا هرچیز با بدهکار بودن به دیگران و همیشه چشم به دیگران دوختن امکان ندارد بلکه مواجهه و رویارویی حقیقی از نگاهی درونی به منظور پرکردن خلأهای موجود و از طریق تلاشی سازنده و مستمر و خود استحکامی شروع می‌شود.

از این رو شاید این گفته چندان نادرست نباشد که شاید ما نتوانیم جریان استشراق را به طور کامل مهار نماییم، اما می‌توانیم در برابر ذوب شدن و خودباختگی حتمی بایستیم. نبرد بین استشراق و اسلام نبرد فکری بسیار گسترده و سرسام‌آوری است و مستشرقین نیز از تمامی آنچه در اختیار داشته‌اند و از هر راه و وسیله‌ای که توانسته‌اند برای به زانو درآوردن مسلمانان و دور کردن آنها از اسلام بهره‌برداری کرده‌اند.

کسی که فعالیت‌های خاورشناسانه را دنبال می‌کند، در بعضی موارد به وضوح می‌بیند که این فعالیت‌ها تا حد تحدی و مبارزه طلبی با اندیشه اسلامی پیش رفته‌اند و این سخن در میان پژوهشگران معروف است که: «جریانهای فکری بیگانه قدیمی که مبارزه با اسلام و اندیشه اصیل اسلامی در دوران شکوفایی اسلام عامل تشویق مسلمانان آن روزگار برای رویارویی با آن جریانها بوده‌اند.»

به عنوان مثال امام محمدغزالی در زمان خودش مشاهده کرد که صدای جریانهای فلسفی در محافل و مجالس پیچیده و به صورت آشکار اندیشه‌های اسلامی و مسلمانان را مورد هجوم قرار داده است. این بود که غزالی موضع تماشاجی را در قبال این مسأله اتخاذ نکرد، و به دشنام‌گویی و بدنام کردن دیگران نپرداخت، و از سوی دیگر هم هیچ تمایلی به کناره‌گیری از ورود به زمینه داغ این مسائل نداشت، بلکه برعکس تصمیم قطعه‌اندازی اتخاذ کرد تا در اصل مسأله حضور یابد، این بود که مجموعه علوم و معارف لازم برای این رویارویی را به دست آورد و با همان سلاح خودشان به جنگ آنها رفت. از همین رهگذر چنین اندیشید که باید فلسفه را به خوبی بیاموزد و مسائل آن را با ذهن آسوده فراگیرد و از اهداف فیلسوفان سر در آورد و در این امر به حدی رسید که کتاب «مقاصد الفلاسفه» را در نهایت دقت و استحکام تصنیف کرد. این کار، قدم

اولی بود که در رویارویی با فکر فلسفی برداشت. قدم دوم او بیان تناقضهای فکری و مخالفت فلاسفه با منطق و عقل و ذکر اشکالات آنها بود، و در این راستا کتاب «تهافت الفلاسفه» را به رشته تحریر در آورد و به این صورت طرح رویارویی را به کمال رساند.

غزالی از طریق این روش منتقدانه توانست با این هجوم به رویارویی بپردازد و در هنگامه فیلسوفان با قدرت و دقت تمام وارد شود. خود او در این باره می‌گوید:

«این بود که من پس از فراغت از جستجو در علم کلام، به فلسفه پرداختم. من به این یقین رسیده بودم که آن که می‌خواهد فساد و بطلان علمی را مشخص و معلوم نماید باید به آخرین مراحل آن علم برسد تا جایی که با بارزترین دانشمندان آن شاخه علمی برابر شود و حتی از او هم پیشی گیرد تا از این طریق بتواند از مسائل و ملاحظات سردرآورد که حتی آن عالم برجسته نیز از آن مطلع نباشد. در این صورت است که ادعای بطلان آن علم توسط شخص منتقد، ادعایی حق خواهد بود. خود من تاکنون کسی از علمای مسلمان را ندیده‌ام که چنین رویکرد و روشی را در پیش گرفته باشد.»

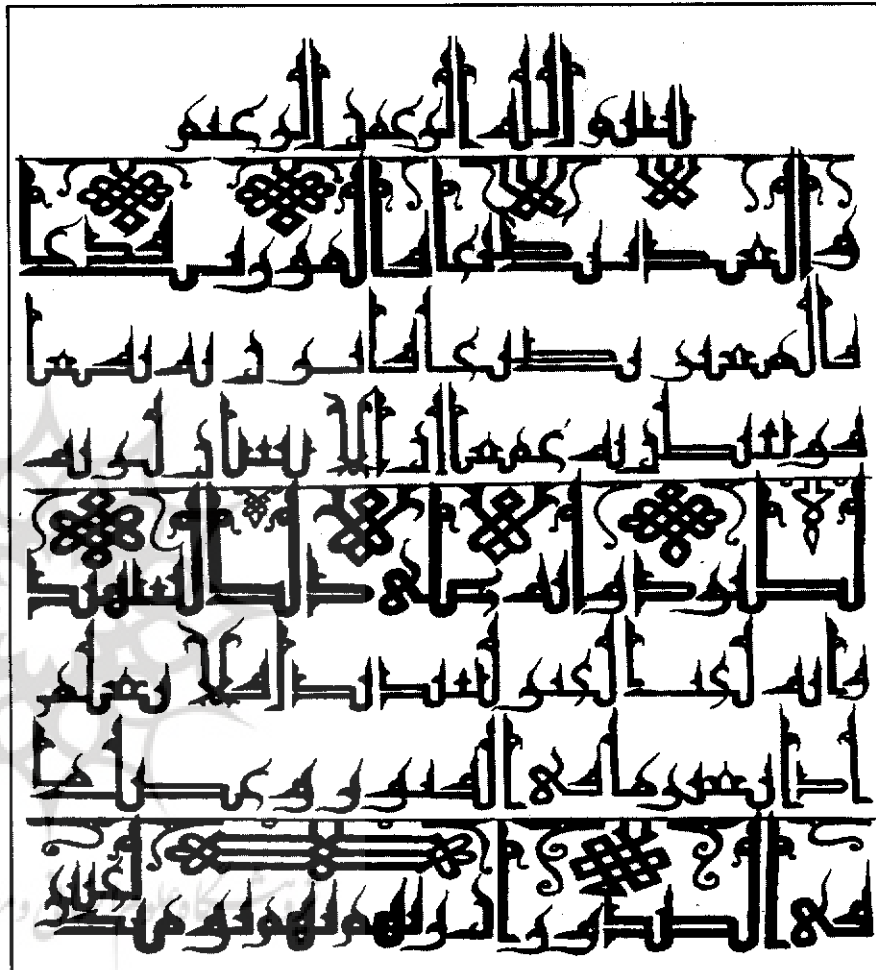
اکنون که دیده می‌شود غزالی توانسته است در زمان خودش شخصاً با فکر مهاجم فلسفی مواجهه کند، باید دانست که مواجهه با افکار استشراقی و خاورشناسانه نیازمند تلاش گسترده و وسیع افراد و مؤسسات علمی و فرهنگی است؛ زیرا چنانکه می‌بینیم کتابخانه‌های جهان مملو از آثار و نوشته‌های مستشرقین به زبان‌های مختلف است، دهها مجله و صدها مؤسسه و کانون علمی از اندیشه‌های استشراقی حمایت می‌کنند و به آن خدمات می‌دهند، هزاران عالم و محقق مستشرق وقت و زندگی خود را وقف کار این تحقیق و بررسی کرده‌اند، و کنگره‌های جهانی شرق‌شناسی متعددی وجود دارند که در صورت نیاز در پایتخت‌های بزرگ جهانی برگزار می‌شوند.

حرکت‌های شرق‌شناسی از قرن ۱۶ میلادی این قدرت را پیدا کرده‌اند که رواج یابند و توجه متفکرین اسلامی را به نوشته‌هایی که مستشرقین در کتابها، مجلات، دایرةالمعارف‌ها و به ویژه درباره قرآن کریم و سنت پیامبر عزیزی که خداوند او را به رسالت برانگیخت آورده‌اند جلب کنند. مواجهه با اندیشه‌های استشراقی یک ضرورت است و اگر ما خواستار حفظ عقاید اسلامی و شخصیت خود هستیم ناگزیریم به این رویارویی دست زیم. البته باید دانست که رویارویی با افکار استشراقی در زمینه عقاید اسلامی مانند سایر حوزه‌های موجود نیازمند بذل تلاشی صادقانه و خالصانه برای ردّ تهمت‌ها و توهینهای نارواست، تا مبادا روزی فرا رسد که ما خود را از زبان دیگران بشناسیم، همان چیزهایی را که مستشرقان بر زبان می‌آورند ما نیز به صورت ناآگاهانه و ناخودآگاه تکرار کنیم، و «برای اینکه مسلمان و دارای عقاید و شخصیت خاص خود هستیم هیچ احساسی نداشته باشیم.»

روش نقد افکار مستشرقان در باب عقاید اسلامی

به نظر می‌رسد که روش نقد اندیشه خاورشناسان در باب عقاید





و... این کار را انجام داد. اگر چنین کاری صورت بگیرد، می‌توان کتابخانه بزرگی پدید آورد که علما و دانشمندان مسلمان بتوانند به راحتی از آثار و نوشته‌های مستشرقین استفاده نمایند.

۳. یک کمیته یا انجمن با همکاری متخصصان فن و زباندهای مختلف به آماده‌سازی موضوع و جمع و تدوین مطالب بپردازند و بعد به مرور زمان این مطالب را بایگانی و دسته‌بندی کرده و تمام مطالب مشابه یک موضوع به زبانهای مختلف را در یک جا جمع نمایند.

۴. ارائه این مواد و مطالب به علما و دانشمندی که به کار نقد علمی می‌پردازند. در این جا باید مراقب بود که هنگام ارائه این مطالب افکار اساسی و اصل مطلب بیان شده برای آنها ترجمه شود تا از این طریق آنان بتوانند تصور جامع و کاملی از آنچه دربارهٔ مسألهٔ طرح شده آمده است داشته باشند. علاوه بر این، نظری که قرار است دربارهٔ این موضوع بیان شود همه نظرگاههای مختلف را در برگیرد.

۵. همراه با مواد علمی که به علما و منتقدین اسلامی ارائه می‌شود، نام مستشرقینی که این بحث را مطرح کرده‌اند به اضافه زمان، محیط، و انگیزه‌های نهفته در وراء این افکار نیز برای آنها ترجمه و بیان شود.

۶. تلاش برای ذکر منابع و مأخذی که مستشرقین در مورد عقاید اسلامی، آنها را پایه و اساس کار خود قرار داده‌اند. همچنین باید بیان شود که آیا این منابع، در این موضوع منابعی اصیل هستند یا منابعی غیراسلامی؛ چرا که بعضی از مستشرقین به نوشته‌های مستشرقین قبلی به مثابه منبعی دست اول استناد می‌کنند و دیگر احتیاجی نمی‌بینند که به کتب مسلمین رجوع کنند.

۷. بیان روشی که این‌گونه نویسندگان در نوشته‌های خود به کار برده‌اند؛ چرا که بیان روش مستشرقین خطاهای عمده و اساسی آنها در روش و نتیجه‌گیری‌شان را برای ما روشن می‌سازد. کسی که در گفته‌ها و آراء مستشرقین در باب عقاید اسلامی به تحقیق و بررسی بپردازد می‌بیند که تا چه اندازه با مسلمات عقاید اسلامی بیگانه بوده و از بدیهی‌ترین بدیهیات کناره گرفته‌اند. نیز چیزهایی که می‌توان آنها را تلاش‌های عامدانه‌ای دانست که به منظور کاستن از ارزش و اعتبار این عقاید انجام گرفته است. البته چنین اموری در عقاید مسلمین قطعاً تأثیری نخواهد گذاشت و حتی در بسیاری موارد دیده می‌شود که یک مسلمان به جای تأثیرپذیری از چنین نظرگاههایی، از آنها منتفر و منزجر می‌شود.

علاوه بر این برخورد با واقعیت ملموسی که ریشه‌های آن تا عالم غیب ادامه دارد، اسباب خود را با آسمان پیوند می‌دهد، و وحی خط رابط مستقیم میان خدا و رسول کریم اوست و در سایهٔ آنان پیروانش زیرنظر خدا و رسول او پرورش می‌یابند تا گویاترین و زنده‌ترین ترجمه و تعبیر از ایمانشان و پیشوای نیکی برای آیندگان باشند به هیچ وجه مانند برخورد با واقعیات جزئی و اتمها و عناصر شیمیایی آزمایشگاهی، یا تعامل با خطوط و زوایای روی نقشه‌های مهندسی، و حتی مانند برخورد با واقعه‌های تاریخی‌ای که ربط اصیل دینی ندارند، نیست. ما در اینجا با تجربه‌ای خاص و عواملی روبه‌رو هستیم که از حدود قلمرو عقل خارجند

اسلامی باید دارای اصول و قواعدی باشد که ذیلاً به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

الف. احاطه کامل نسبت به آثار و دستاوردهای مستشرقین در زمینهٔ عقاید اسلامی. این کار حتماً باید انجام گیرد؛ چرا که تمام مسلمانان حق دارند بدانند دیگران دربارهٔ عقاید و سایر اندیشه‌های آنها چه نظری دارند. این مستشرقین چه می‌گویند، یا چه دروغهایی دربارهٔ عقاید و اندیشه‌های اسلامی می‌یافتند. این احاطه بتواند این امور را تحقق بخشد:

۱. جمع‌آوری کامل نوشته‌های مستشرقین در زمینهٔ عقاید اسلامی، به ویژه آثاری که در قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی، ایتالیایی و روسی نوشته شده است. این امر شامل کتاب، مجلات و نشریات می‌شود. این کار نیازمند تلاش اهل فن و علمای متخصص و مسلمان و نیز همیاری افراد آگاه به زبانی است که می‌خواهیم مطلب را از آن زبان جمع و تدوین نماییم.

۲. در این زمینه نیز چاره‌ای جز خرید این‌گونه اسناد و نوشته‌ها نیست، و اگر هم کمیاب و نادر باشند، باید از طریق تهیهٔ فیلم و عکس



و در محدوده تجزیه و تحلیل‌های منطقی معمولی و آشنا نمی‌گنجد و از همین رهگذر وادار به تسلیم نمودن چنین تجربه‌ای در برابر مقولات عقلی صرف و دستاوردهای منطق موروثی تنها موجب پدید آمدن نتایج بعضاً اشتباه و عدم همخوانی گاه و بیگاه گوشه‌ای از موضوع با منطق مورد نظر نمی‌شود بلکه می‌توان آن را جرم قتل یا تلاش کالبدشکافانه بر روی بدن انسان در حالت سکون مطلق و دور از تأثیرات روح و پیچیدگی‌های زندگی دانست.

عقل و حس نمی‌توانند در مورد دین، غیب، روح، وحی، قضاء، قدر و اموری از این قبیل که به گونه‌ای با عقاید اسلامی در ارتباط هستند، به جز مقدار محدودی اظهار نظر کنند و محدوده‌های عمیق و گسترده چنین مباحثی از حیطه حواس و تحلیلات عقلی و منطقی (به معنای معروف و مالوف) خارج هستند.

ب. نقد روش مستشرقین در حل قضایا و مسائل مربوط به عقاید اسلامی. این کار قدم اصلی و ضروری است که باید قبل از نقد خطاها و افترااتی که در زمینه عقیده انجام داده‌اند، گذارده شود. مناقشه با هر یک از مستشرقین در سطح جزئیات و امور روبنایی فایده چندانی ندارد؛ زیرا این کار به مثابه یک نقد زودگذر و تمام شدنی است و حتی شخص منتقد خودش را هم در این امور جزئی ناپود می‌کند، بدون آنکه به ریشه‌های عمیقی برسد که هنوز هم خاستگاه انواع خار و گیاهان خاردار است.

ریشه‌های عمیق نیز همان روش غلط و اشتباهی است که مینا و پایه مباحث این دسته از مستشرقین است. پس اگر بتوانیم بر عیوب ریشه‌ها و اصول روش آنان انگشت بگذاریم، می‌توانیم به سرچشمه‌ای که این‌گونه خطاهای فاحش از آن پدید آمده‌اند دسترسی پیدا کنیم، به ریشه‌هایی که این‌گونه میوه‌های تلخ را به ثمر رسانده‌اند پی ببریم و آنها را از ریشه برکنیم.

ج. نقد خطاهایی که مستشرقین در باب عقیده به آنها دچار شده‌اند. البته تلاش در راه نقد این‌گونه خطاها و پندارها مستلزم این است که بشریت و سخنان آنها را ارائه دهیم و به دور از هرگونه گرایش یورشگرانه به نقد و بررسی آنها بپردازیم تا این تلاش علمی بتواند در میان تحصیلکردگان مسلمان و غیرمسلمان مؤثر واقع شود و علاوه بر این عاملی شود برای اینکه خود مستشرقین در آراء و گفته‌های خود تجدید نظر کنند، آنها را در راه تصحیح رویکردهایشان یاری نماید، و بالاخره نوعی معرفی اسلام برای مشتاقان شناخت اسلام به حساب آید.

ناگفته نماند که یک تلاش علمی درست و مبتنی بر نقد درست و صحیح، تلاش زیربنایی و سازنده‌ای است که همه مردم را به سوی علم و معرفت جذب و جلب می‌کند و روشن است که فعالیت‌های منتقدانه هدفمند به منظور غنی‌سازی فکری بشر از طریق حق و امور مفید شایان اجرا و ادامه است. ناگفته پیداست که نقد موردنظری که می‌کوشد به شبهات و خطاهای مستشرقین بپردازد، باید از حوزه دفاع پرخاشگرانه در برابر مسائل مطرح شده توسط مستشرقین و متخصصان حوزه شرق‌شناسی فراتر رود.

د. بیان انتقاداتی که دسته‌ای از مستشرقین نسبت به دسته دیگری

از مستشرقین داشته‌اند، چرا که این‌گونه نقدهای علمی دارای دلایل خاص خود است و حتی گاهی از حوزه نقد و رویارویی نیز فراتر می‌رود. چنین مواردی به وفور یافت می‌شود تا جایی که آنچه مستشرقین در این باره گفته‌اند گنجینه‌ای غنی را تشکیل می‌دهد. هوشیاری و حضور آگاهانه در این زمینه، می‌طلبد که از این امور غافل نمانیم.

ه. اثبات اینکه منابع و مأخذی که مستشرقین آنها را پایه و اساس کار خود قرار داده‌اند در موضوع مورد نظری که مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند، مصداری اصیل نبوده‌اند. محققین و پژوهشگران دریافته‌اند که مستشرقین درباره‌ای موارد به آراء و اندیشه‌های مستشرقین استشهد می‌نمایند که کور تعصب بوده‌اند و از این طریق تیش خود را زده‌اند. پاره‌ای از مستشرقان دیگر نیز به کتاب‌هایی نظیر هزار و یک شب، کلیله و دمنه آثاری از این قبیل استناد می‌جویند که دارای بار و جایگاه خاص خود هستند.

و. بهتر آن است که این‌گونه نقدهای علمی تمامی خطاهای علمی، زبانی و تاریخی را در برگیرند که مستشرقان یا از روی جهل، یا از طریق سوءفهم و دید محدود، یا افراط در فرضیه‌پردازی به آنها دچار شده‌اند.

ز. نقدهایی که در باب عقاید اسلامی متوجه مستشرقین می‌شود باید همزمان دربردارنده دلایل عقلی و نقلی باشد؛ چرا که نقد مستشرقین در درجه اول برای استفاده خود مسلمانان است تا فریفته مباحث و تحقیقاتی که از سوی مستشرقین مطرح است نشوند و در برابر چنین جریان‌های خود را نیازند. از سوی دیگر برای مستشرقین نیز مفید است، چرا که ممکن است دلایل نقلی را نپذیرند و در نتیجه باید دلایل عقلی قانع‌کننده‌ای آورد که آنها را وادارد قبل از بیان آراء خود درباره عقاید اسلامی، کمی بیشتر فکر کنند.

ح. لازم است نقدهایی که بر آراء مستشرقین درباره عقاید اسلامی صورت می‌گیرد، عقاید سلف و خلف را در زمینه مسائل اعتقادی نظیر اسماء، صفات، تشبیه و تاویل، قضا و قدر، جبر و اختیار، مسأله الهیت، اسلام، ایمان، نبوت، رسالت، وحی، معجزه، زنده شدن پس از مرگ و... را در برداشته باشد، چرا که مواجهه با افکار مستشرقین در باب عقیده به وسیله دیدگاه‌هایی که توسط سلف و خلف ارائه شده است مستشرقین را در تنگنا قرار می‌دهد.

ط. باید تعداد زیادی عالم و دانشمند مسلمان و متخصص و سایر افرادی که به گونه‌ای با این مباحث در ارتباط هستند، خود را وقف این کار بکنند، به این‌گونه نقدها بپردازند و آنها را به صورتی شایسته و بایسته به انجام رسانند.

ی. برای این کار باید تلاش‌های جدی و مخلصانه‌ای صورت گیرد تا به امت مسلمان توان رویارویی و فعالیت‌های لازم را ببخشد. اعمال و تلاش‌های دیگری نیز وجود دارند که در زمینه عقاید اسلامی به نوعی به مستشرقین ارتباط پیدا می‌کنند و در اینجا برای تکمیل کردن کار و محکم‌تر کردن روش برخورد با مسأله استشراف در باب عقاید اسلامی به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

۱- همراه با نقدهایی که در زمینه عقاید اسلامی بر مستشرقان





صورت می‌گیرد، یک تلاش دایرةالمعارف مانند، نیز به منظور ردّ مستشرقین و همه آنچه توسط جریان استشراق پدید آمده است صورت بگیرد. دکتر حمدی زفروق بر این باور است که:

«رویارویی فکری صحیح، راه درست رویارویی با هرگونه جریان ضداسلام و مسلمین است و به همین خاطر لازم است به صورتی کاملاً جدی به حرکت شرق‌شناسی بنگریم و حساب این مسأله را داشته باشیم که این حرکت در میان تعداد فراوانی از تحصیلکردگان جهان اسلام و غرب مؤثر بوده است. از این‌رو باید به بررسی عمیق و همه‌جانبه استشراق پرداخت. از سوی دیگر از آنجا که اندیشه‌های شرق‌شناسی به زبان‌های زنده فراوانی نوشته شده‌اند و در سطح جهانی به صورت وسیعی پخش و منتشر شده‌اند، ناگزیر باید با همین وسعت و شمول به رویارویی آن پرداخت.»

سازمان عربی تربیت، فرهنگ و علوم قاهره در اواخر سال ۱۹۷۹ م کنفرانسی را برای بررسی موضوع آماده‌سازی «دایرةالمعارف ردّ مستشرقین» برگزار کرد و در آن حدود بیست تن از علما و متفکرینی که به نوعی با این مسأله سر و کار داشتند حضور به هم رساندند. بیانیه‌های فراوانی صادر شد، ولی پس از مدتی مسأله و شدت و حدت آن به پایان رسید و اصلاً خود طرح هم به فراموشی سپرده شد. ناگفته نماند که شخص محقق باید بداند «دایرةالمعارف ردّ مستشرقین» با «روش نقد شرق‌شناسی در حوزه عقاید اسلامی، سنت پیامبر (ص) و...» فرق می‌کند؛ چرا که دایرةالمعارف علاوه بر این حوزه، سایر زمینه‌های فکر و اندیشه اسلامی را نیز در برمی‌گیرد.

۲- لزوم تنظیم یک دایرةالمعارف اسلامی توسط علمای مسلمان. این کار از جمله اولویتهای علمی ضروری است، زیرا اصلاً درست نیست که از لحاظ فکری ریزه خوار دایرةالمعارفی باشیم که قبل از جنگ جهانی دوم توسط چند مستشرق نوشته و چاپ و منتشر شده است. خود مستشرقین هم به این دایرةالمعارف اکتفا نکرده و حدود چند سال قبل هم انتشار یک دایرةالمعارف اسلامی جدید را به پایان برده‌اند. وظیفه ما مسلمانان در قبال این کار این است که به انتشار یک دایرةالمعارف اسلامی به زبان عربی و زبان‌های اروپایی دست بزنیم که حداقل از لحاظ طرح و تنظیم در سطح دایرةالمعارف مستشرقین و از لحاظ علمی از آن فراتر باشد تا بتواند نظرگاه اسلامی را در شاخه‌های مختلف علمی، به مسلمانان و غیرمسلمانان به صورت یکسان برساند.

این حرف شاید چندان دور از حقیقت نباشد که درنگ و تامل مسلمانان در انتشار یک دایرةالمعارف اسلامی تاکنون، دال بر ضعفی است که در روح مسلمانان ریشه دوانده است. کنفرانس‌های اسلامی و بیانیه‌های آنها هم درست شبیه راهپیمایی‌های پرسروصدا و درهم و برهمی است که هر از چندی با احساسات گل می‌کند و دیری نمی‌پاید که فروکش می‌کند. مشکل اساسی ما این است که بیش از آن که کار کنیم حرف می‌زنیم و اگر بخواهیم درست‌تر سخن بگوییم باید بگوییم که ما فقط حرف می‌زنیم و عمل نمی‌کنیم.

وظیفه اصلی ما برای مواجهه با استشراق انتشار و تنظیم چند دایرةالمعارف و فرهنگ درباره تاریخ، کلام، ادبیات، اخلاق، فقه، حدیث و علوم و فنون مختلف است؛ چرا که قوام یک جنگ فکری، بیان حرف‌ها و نظرات است.

۳. به منظور پشتیبانی از روش نقد استشراق در زمینه عقاید اسلامی ضرورت دارد نشریات، مجلات و جرایدی به زبان‌های مختلف منتشر شود و به بحث و بررسی درباره امور بپردازد که با مسأله استشراق در ارتباط است، اما از این طریق بتواند اندیشه استشراقی را محاصره کرده؛ راه هجوم آن را بسته و در مقابل طغیان و سرکشی آن اندیشه ایستادگی نماید.

۴. به منظور موفقیت در برابر آثار سوئی که از طریق مستشرقین اعمال می‌شود، ضرورت دارد مؤسسات علمی، دانشگاهی و دعوتگری موجود باشند تا بر امور نقد، مواجهه، آماده‌سازی نشریات و برگزاری کنگره‌ها و کنفرانسها نظارت داشته باشند.

امت اسلامی می‌تواند هیأت‌های علمی جهانی را تأسیس کند و جو مناسبی را برای موفقیت در مواجهه و به دست گرفتن ابتکار عمل در برابر سرکشی‌های استشراق فراهم نماید. این هم به این خاطر است که خداوند این امت را به وسیله هزاران عالم و متخصص در زمینه‌های مختلف علمی و فنی، مجهز نموده و از طریق این نعمت گسترده و عظیم میزان دوستی و علاقه خود به این امت را ابراز فرموده است.

۵. دادن دست دوستی و صداقت به هیأت‌های جهانی شرق‌شناسی و مشارکت در کنفرانس‌های استشراقی که در پایتخت‌های مختلف جهان برگزار می‌شود. این مشارکت در ذهن و اندیشه مستشرقین تأثیر مثبتی خواهد گذاشت. به طوری که مستشرقین را وامی‌دارد با خود بیندیشند که ما مسلمانان گوشه‌گیر نیستیم و اتفاقاً می‌خواهیم به آنها بفهمانیم که «که هستیم و چه می‌گوییم». از جمله نمودهای هوشیار و آگاهی هم این است که بعضی از مستشرقین منصف و میانه‌رو را به کنفرانس‌ها و همایش‌های خود دعوت کنیم.

۶. هرکدام از دانشگاه‌های اسلامی ما دانشکده‌ای را به منظور تحقیقات شرق‌شناسی تأسیس نماید و افرادی بتوانند در این دانشکده‌ها به درجات بالای علمی دست پیدا کنند. نباید دانشگاه‌های اسلامی بانوجه به تعدد چشمگیری که پیدا کرده‌اند نسبت به تأسیس چنین دانشکده‌هایی بی‌توجه بمانند در حالی که دیده می‌شود در تمام دانشگاه‌های اروپا و امریکا دانشکده‌ها و بخش‌هایی مربوط به مباحث و تحقیقات اسلامی وجود دارد به طوری که تمام حرکات و سکنات ما زیر نظر قلم و اندیشه مستشرقین قرار گرفته است.

۷. هرکدام از دانشگاه‌ها، دانشکده‌ها و مؤسسات بکوشند که چند استاد و متخصص خود را صرفاً مخصوص کارهای استشراق قرار دهند و آنها را برای تحقیق در نقاط و مسائل مشخص آزاد بگذارند.

۸. وجود روابط منظم و منسجم بین مؤسسات اسلامی، به طوری که بتوانند موضوعات مطرح شده را با همکاری یکدیگر تکمیل نمایند.

از طریق این گونه فعالیت‌های علمی می‌توانیم در برابر هجوم‌هایی که متوجه امت اسلامی می‌شود بایستیم و روشن سازیم که تلاش‌های مستشرقین دارای هیچ دلیل و برهان عقلی و منطقی نیستند، بلکه صرفاً فعالیت‌هایی مغرضانه هستند که به منظور ضربه زدن به اسلام و مسلمانان صورت می‌گیرد و جانمایه آن را کذب، افترا و مغالطه تشکیل می‌دهد. کسی که در آثار مستشرقین، دایرةالمعارفها و نشریات آنها به جستجو بپردازد، صدها تهمت و توهین را می‌بیند و بارها مشاهده می‌کند که چنان از خط علم و دانش بیرون رفته‌اند که کارشان هیچ ربطی به عالم علم و دانش ندارد.

از سوی دیگر اگر مسلمانان می‌پندارند که در بیداری و آگاهی اسلامی به سر می‌برند باید بدانند که از جمله مبادی و اصول و از جمله اولویت‌های بیداری اسلامی، مواجهه با اندیشه استشرافی و مستشرقین است تا راه این مسأله نبسته شود؛ مبدا روزی فرارسد که این بیداری به خواست و اراده مستشرقین و تجارب از پیش خواسته شده باشد و مسلمانان را وادار تا به اشکال و صور ظاهری اکتفا کرده درحد، جمود و عقب ماندگی و پسرقت باقی بمانند. امت اسلامی ما رو به سوی آینده دارد و این رویکرد نیازمند، علم، عمل و تلاش سازنده‌ای است که همچون چراغ فروزانی بر فراز راه قرار گیرد.

مراجع:

سعید الأعظمی: الاسلام و المستشرقون، لماذا؟
دکتر احمد سمایلوویچ: فلسفة الاستشراق،
مجمع اللغة العربية: المعجم الوسيط،
ابن منظور: لسان العرب؛ فیروزآبادی؛ قاموس المحيط ج ۳،
الازهری: تهذیب اللغة؛ الجوهری؛ الصحاح، الشرطی:
شیخ احمد رضا: معجم متن اللغة؛ ج ۳،
آربری: المستشرقون البريطانیون،
جویدی: علم الشرق و تاریخ العرمان،
دکتر محمود حمدی زقزوق: الاستشراق و الخلیفة الفکرية للصراع الحضاری.

ابراهیم عبدالمجید اللبان: المستشرقون و الاسلام .
محمود الحومانی: المستشرقون، مجله الرساله شماره ۲۶،
حسین الهروی: نحن و المستشرقون، مجله المعرفة،
دکتر محمدالبهی: المبشرون و المستشرقون. به نقل از سالنامه دانشکده دعوت شماره دوم ۱۴۰۶،
دکتر مصطفی السباعی: الاستشراق و المستشرقون،
ماکیسم رودنسون: تراث الاسلام، تصنیف شاخت و بوزورت ج ۱،
دکتر محمود حمدی زقزوق: الاسلام و الاستشراق،
دکتر محمود حمدی زقزوق: الاستشراق و الخلیفة الفکرية للصراع الحضاری،
عباس محمودالعقاد: اثرالعرب فی الحضارة الاروبية.

عبدالعزیز القاری: المستشرقون فی المیزان،

نجیب العقیفی: المستشرقون ج ۱ .

دکتر محمودی حمدی زقزوق: الاسلام و المستشرقون .

شیخ احمد بشیر: الغزوالفکرى و التيارات المعادية للاسلام.

دکتر عمر فروخ: الاستشراق فی نطاق العلم و فی نطاق السياسة.

دکتر محمد البهی: الفکر الاسلامی الحدیث .

دکتر محمود حمدی زقزوق: الاستشراق و الخلیفة الفکرية،.

انورالجندی: الاسلام فی وجه التغریب .

عبدالعظیم الذیب: المستشرقون و التاريخ، مجله البحث الاسلامی

شماره ۳۲۲.

دکتر حسن ضیاءالدین: الاستشراق، مجله دانشکده شریعت شماره

پنج.

دکتر علی جریشه و محمد شریف: اسالیب الغزو.

مجله العالم الاسلامی ۱۶ مارس ۱۹۵۹ پاکستان.

دکتر محمود حمدی زقزوق: الاستشراق و الخلیفة الفکرية .

دکتر محمدابراهیم حسن: الاستشراق و اثر، علی الثقافة العربية،

مجله رساله الخلیج العربی، شماره ۲۳.

مالک بن نبی: انتاج المستشرقین و اثره فی الفکر الاسلامی .

دکتر مصطفی السباعی: السنة و مکانتها فی التشريع الاسلامی.

دکتر محمدابراهیم حسن همان .

دکتر عزیز طه: من افتراءات المستشرقین علی احادیث التوحید، مجله

الشریعة و الدراسات الاسلامیة سال ششم شماره ۱۳ .

عمر عودة الخطیب: لمحات فی الثقافة الاسلامیة .

محمودالاسد: الاسلام علی مفترق الطرق.

دکتر مصطفی السباعی: مستشرقون مالهم و ما علیهم .

دکتر عمادالدین خلیل: المستشرقون و السیرة النبویه .

دکتر مصطفی السباعی: السنه و مکانتها فی التشريع الاسلامی .

دکتر سامی الصقار: دورالمستشرقین فی خدمة التراث الاسلامی .

المنهل شماره ۴۷۱.

عمر عبید حسنه: مقدمه کتاب الامة، شماره ۲۷.

شیخ ابوالحسن الندوی: الاسلام و المستشرقون مجله المنهل شماره

۴۷۱ .

امام محمد غزالی: المنقذ من الضلال.

دکتر نقره: القرآن و المستشرقون .

